منتخب اللباب

تصنیف

محمد هاشم خان المخاطب به خافي خان نظام الملكي

در

احوال سلاطین ممالک دکن و گجرات و خاندیش

به اهتمام

انجمن آسیائي بنگاله

به تصحیح

سر وُلزلي هیگ

معلّم السنهٔ عربي و فارسي و اُردو در دار الفنون دہلی

در مطبع مرسلین باپٹست

به طبع رسید

کلکته سنهٔ ۱۹۲۵ع

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد بی حد و ثنای لا تعد پادشاهے را سزاوار است که فرمان فرمایان هفت اقلیم در اوقات طلب حاجت سر عجز و نیاز بدرگاه بی نیاز او سائیده به مقال ما عبدناك حق عبادتك معترف بدین ترانه گویا می گردند *   * شعر *

خدایا جهان پادشاهي تراست * زما خدمت آید خدائي تراست

شکر و سپاس زیاده از اندازهٔ قیاس مالك الملکی را سزد که پادشاهان ربع مسکون رقبهٔ عبودیت اورا سرمایهٔ فخر و مباهات خویش دانسته به هزاران نیاز سر به زمین فرود آورده به سر افگندگي تمام به زمزمهٔ ما عرفناك حق معرفتك بحق سرائي مي نمایند *   * شعر *

سر پادشاهـــان گردن فراز * بدرگاه او بر زمین نیـــاز

و درود و صلوات زیاده از حد و حصر بر سرور کائنات و خلاصهٔ موجودات حضرت خیر البشر محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و اولاد امجاد و اصحاب کبار او که هر یکی از ارکان چهار بالش دین متین و سرمایهٔ فخر آفرینش اند باد *

سلطان محمود غازي غزنوي چنانچه درابتدای ذکر سلاطین لاهور و دهلي گذشت انهدام بنای کفر و بت پرستي راه یابد و در بنادر دکن پرتو ظهور اسلام خفیه و علانیه از ذکر کلمهٔ توحید و فروغ شعلهٔ نور محمدي روشن گشته بود کلمهٔ چند ازان به طریق اجمال [1] و اختصار بر صفحهٔ تذکار مي آرد گویند در ایام سلطنت ملک عبد الملک مرواني سنه ۹۰ نود که حجاج صاحب حکومت و ریاست قلمرو عرب و عجم گردید شرفا و نجبا و سادات بني هاشم را هرجا که مي یافت بهر حجت گناه صغیر و کبیر برنا و پیر آن دیار را مي‌کشت و خانه‌های ایشان را مي‌سوخت دود آتش ظلم او عالمی را فرو گرفت جمع کثیر از اولاد امجاد و اصحاب جناب مصطفوي و مرتضوي از ظلم و بیداد او تنگ و بجان آمده با دلهای پریشان و سینه‌های سوزان و دیده‌های خونچکان دست از جاذبهٔ حب ریاست[2] خویش و تبار و کارو بار و یار برداشته با اطفال و عیال و مال بر هفت هشت جهاز کنار جزائر عرب راکب گشتند و قاصد بنادر دکن که در آن زمان بندر دابل و چیول و بندر کنبایت و بهروچ و اطراف مچهلي بندر جاري بود گردیدند و به همعناني باد موافق و مخالف هر جهازی به بندری افتاد و وقت فرود آمدن چون راجه و زمیندار هر مکان که فرمان روای آنجا بودند و اسم اسلام در گوش آن جماعه حکم خلیدن هزار پا داشت وقت فرود آمدن آنها مضائقه مي‌نمودند آن تخته بندان دریای سر گرداني و دریا نوردان بحر حیراني به تملق والحاح پیش آمده قرار عهد و پیمان عدم اظهار ایمان و دین خود که در گوشه و کنار خانهٔ خویش هر یکی به عبادت معبود برحق به رسم و آئین خوب پردازد و در ظاهر

[1] ن - اجمال بکمال اختصار [2] ن - وطن خویش

اما بعد بر جویای اخبار ماضي لیل و نهار بلاد قلمرو پر وسعت
سواد اعظم هندوستان بهشت نشان پوشیده نماند که تاریخ منتخب لباب
تالیف خادم آثم محمد هاشم خافي که آخر مخاطب به خافی خان
نظام الملکي گردید جلد ثالث مشتمل بر ذکر پادشاهان صوبهٔ هندوستان
سوای صوبهٔ دهلي و اکبر آباد و پای تخت که ذکر پادشاهان سلف آن هر
دو صوبه نیز در جلد اول به تذکار در آمده از روی نگاشتهٔ مولانا محمد قاسم فرشته
که درین ضمن بعضی اختلاف قول شیخ نورالحق دهلوي و دیگر
مؤلفان صداقت بیان نیز درج گشته در کمال اختصار انتخاب نموده
به رشتهٔ بیان کشیده شروع از شش صوبهٔ دکن نموده و به دستور مؤلفان
عهد که مامور به تحریر سوانح دیر کهن گردیده رویهٔ مزاج گوئي امیر و وزیر را
از دست نمي دهند پیروي ننموده تا مقدور و امکان طریقهٔ صدق کلام را
مرعي داشته به احاطهٔ بیان در آورده مطالعه کنندگان منصف پیشه که
بر تواریخ نظر عبور شان افتاده باشد انصاف مي دهند که چه قدر در
اختصار قلّ و دلّ صرف اوقات نموده آب سبو را در کوزهٔ گنجانیده اما
اختلاف روایت که در اکثر کتب معتبر سیر نیز اقوال مختلف به تذکار
در آمده علاج نتوانست نمود لهذا در خدمت مطالعه کنندگان خورده گیر
سخن سنج گنج معاني التماس دارد که اگر اختلاف قول به نظر آید
عیب پوشي و خطا بخشي را کار فرموده معاف فرمایند * * شعر *

گذارندهٔ صورت داستان * بدین سان کند ثبت این داستان

یعنی سخن سنجان دیر کهن این فن در باب ابتدای اسلام ملک
دکن که مراد از نواح سراندیپ تا کنار آب نربدا باشد چنین روایت
نمایند که قبل ازینکه در بلاد اطراف پنجاب و دهلی تا سومنات از سعی

و غیرت و نشان شرافت و نجابت دانستهٔ ترک رویهٔ بزرگان سلف نموده اند
اگرچه این طریقه عقلاً و شرعاً محمود نیست و درین ضمن مفسدهٔ
بسیار حاصل مي‌گردد که به توضیح آن نه پرداختن اولی اما درین ضمن
در صورت احتیاط بعضی امور که از شرفای دیار عرب در غربت به کار رفته
خلاف طریقهٔ عجم که به حکم ضیعوا انسابهم سر رشتهٔ کفو را از دست نداده اند
و در گرفتن و دادن دختر غیر هم قوم سوای سیدي که صاحب شجره
و ذي شهره باشد با هیچ سلسله باوجود کمال پریشاني و درماندگي
نسبت نمي‌نمایند و از جاریهٔ این ملک که به هیچ مذهب سوای دار
حربي ملکیت آن ثابت نمي‌گردد و از قوم اراذل و فاحشه که به عاشقي
در خانه آرند فرزند حاصل نمي‌کنند و اگر احدی از سلسلهٔ آنها مرتکب
آن افعال گردد اورا از قومیت خود اخراج نموده در شادي و غمي
ازو نفرت و قطع سلهٔ [1] رحم مي نمایند و به او نسبت نمودن باعث خرابي
نسل و خلل اصل مي‌دانند و از قبائح دیگر در خانه کنیزان مغنیه و رقاص
تیار نمودن و خواجه سرا را در خانه راه دادن در روزهای شادي اندرون خانه
به حضور مستورات از راه کمال بی غیرتي که در اکثر مردم با نام و نشان
رقاصي به انواع فحش گوئي و رسوائي خلاف عقل و شرع رواج یافته
و قبح آن از نظرها به تبعیت همدیگر بر خاسته بلکه از غرور نشاء دولت
جزو لا ینفک اعتبار و سرمایه لذات حیات گردیده دران قوم نمي باشد
اگرچه درین باب شرفای تمام بلاد هندوستان مدعي اند که این رویه
از ما به عمل نمي‌آید - اما آنچه بر محرر اوراق بعد تفحص ورق بعد ورق
روزگار و تماشای گردش لیل و نهار که با همه قوم در عالم یک رنگي مدتها
زیست نموده احتیاط این رشته کفو که باوجود نشاء مستي دولت

---

[1] ن - سلسلهٔ رحم

و آشکارا موافق رویهٔ آن ملک در لباس و دیگر اطوار به عمل آرد به میان
آوردهٔ فرود آمدند و به کمال حزم و احتیاط که صدای اذان وقراءت قرآن
و عبادات دیگر به گوش آن قوم نرسد زیست مي‌نمودند و هرکدام به کسبی
و پیشهٔ به لباس آن ملک مشغول شدند چنانچه در اکثر بنادر لغایت
حال زنان شرفای آنجا که به قوم عرب و نوائط مشهور اند و جمعی که از
اولاد عباس و زبیر و طلحه و دیگر اصحاب خود را مي گیرند رخت و لباس
عورات هنود مي‌پوشند به همین دستور به طریق اخفا زندگاني مي نمودند
و به عبادت صانع بی‌چون مي‌پرداختند در شادي و کدخدائي
به طور و پیروي آن جماعه به عمل مي‌آوردند اگرچه بعد از فوت شوهر
زنان جوان در مکهٔ معظمه و مدینهٔ منوره و تمام روم و ایران و توران و همه
قلمرو اسلام از زمان قدیم لغایت حال شوهر دیگر مي‌نمایند بل وارثان
آنها بزور به عقد کفو مي‌آرند اما در هندوستان که میان شرفای اسلام که
مراد ازا اصل مشایخ عرب است این عمل را فعل قبیح و عیب دانسته ترک
رویهٔ آبا و اجداد را که موافق حکم خدا و مطابق شرع محمدي است
نمودهٔ اند سبب همین است که بعد امتداد ایام که درین غربت میان کفرهٔ
تناسل و توالد واقع شد و ملاحظه نمودند که از جملهٔ اقسام هنود که تعداد
آنها انتها ندارد پنج قوم که برهمن و کهتري و راجپوت و بقال و کائت
باشند از نجبای کفره‌اند اگر دختر شیرخوارهٔ را به عقد احدی در آرند
و شوهر او همان شب اول به میرد باز به نکاح دیگری در نمي‌آرند و چون
شرفای هر قوم را به اشراف هر دیار هم چشمی به میان مي‌آید به تقاضای
غیرت که ما از چه راهٔ کمتر ازین جماعه باشیم تبعیت این رسم را سرمایهٔ آبرو

ا ن - اهل مشایخ

کفرہ و زمینداران با استقلال این دیار پرداختہ اکثر جا مسجد ساختہ
بعضي جاها را به تسخیر در آوردہ حکام اسلام گذاشتہ به دهلي مراجعت
نمود و باز ملک از تصرف اولاد او رفت تا نوبت به سلطان محمد تغلق
رسید و در سنہ ۷۱۹ هفت صد و نوزدہ که تمام ممالک محروسۂ هندوستان
را به تسخیر و تصرف در آورد و خود به دکن آمدہ در استیصال کفرہ
و تسخیر دیوگیر کوشیدہ تا بیجا نگر که الحال بعضی بلاد تعلقۂ او
به کرناٹک بیجاپور زبان زد است و راجه مستقل داشت تاختہ مساجد
ساختۂ علاءالدین را از سر نو تعمیر نمودہ چندگاہ سواد قلعۂ دیوگیر را
پاے تخت خود ساختہ مسمي به دولت‌آباد گرداندہ تمام متوطنان
دهلي آباد کردۂ خود را قهراً و جبراً جلاے وطن نمودہ آنجا بردہ -
چنانچه در ذکر سلاطین دهلي به تحریر آمدہ آباد ساخت - اگرچه
به ملک گیري او از ابتداے اسلام هیچ پادشاہ دهلي نمي‌رسد اما چون
به سبب افراط ظلم او باز بلاد به تسخیر در آمدہ هندوستان از دست
و تصرف او رفت و ملوک الطوائف از سر نو شد و در ملک دکن
نیز سلطان علاءالدین کانگوی [۱] بهمني فرمان فرماے مستقل گردید
و هجدہ واسطه در خاندان او سلطنت ماند و تا بیجا نگر باج و خراج
گرفته مروج دین حضرت خیر الانبیا صلی الله علیه و سلم گردید
و معمورۂ دولت‌آباد ویرانۂ مطلق گشت مگر حوض تغلق که نشان
ظلم او ماند *

---

۱ لقب این پادشاہ فی الواقع علاء الدین بهمن شاہ بود *

و گرفتاري کمال نکبت که درین هر دو صورت سر رشتهٔ اختیار از دست مي‌رود دست از لذات جسماني و پاس رعایت لوازم مکنت و ثروت بر ندارد فقط در طائفهٔ شرفای شیخان احمدآباد و خاندیس که بزرگان هر دو ولایت از سلسلهٔ واحد اند و در بعضی مشائخ و شرفای ملک شرقي یافته شده و الحال از تقاضای فساد زمان دران قوم هم خلل عدم ملاحظهٔ کفو بسیار راه یافته *

حاصل کلام بعد مرور ایام که خفیه بنای اسلام در کنار ساحل و بنادر دکن و احمدآباد استحکام یافت اگرچه سلطان محمود غزنوي در اطراف قلمرو هندوستان تا ملک جونه‌گر[۱] و سورتهه نیز خوانند عبور و بت شکني نموده صدای اذان دین حضرت سید البشرین خاتم النبیین بلند آوازه ساخت - و بعد از سلسلهٔ غزنوي سلطان معزالدین که به سلطان شهاب‌الدین غوري غازي ملقب گشته بعضی بلاد هندوستان اطراف دهلي را به تسخیر و تصرف در آورده در انهدام کفر و رواج اسلام کوشیده روز به روز در تقویت مسلمانان مي‌افزود - اما در اصل بلاد دکن ظهور دین محمدي صلی الله علیه و سلم علانیه پرتو افروز نه گشته بود تا در سنه ۶۹۱ ششصد و نود و یک سلطان علاءالدین برادر زادهٔ سلطان جلال‌الدین پادشاه دهلي بدون اذن عموي خود در ایام شاهزادگي با لشکر گران تا دولت‌آباد که دران ایام به قلعهٔ دیوگیر موسوم بود آمده بعد محاصرهٔ چند ماه باج و خراج وافر از راجهٔ دیوگیر گرفته بنای مسجد گذاشته صدای اذان به گوش خفتگان بادیهٔ ضلالت رسانده مراجعت نموده بعد جلوس سلطنت باز مکرر فوج فرستاده و خود با لشکر فراوان آمده به گوشمال

---

[۱] ن - که

کفرہ و زمینداران با استقلال این دیار پرداخته اکثر جا مسجد ساختہ
بعضي جاها را به تسخیر در آوردہ حکام اسلام گذاشته به دهلي مراجعت
نمود و باز ملک از تصرف اولاد او رفت تا نوبت به سلطان محمد تغلق
رسید و در سنہ ۷۱۹ هفت صد و نوزدہ که تمام ممالک محروسۂ هندوستان
را به تسخیر و تصرف در آورد و خود به دکن آمدہ در استیصال کفرہ
و تسخیر دیوگیر کوشیدہ تا بیجا نگر که الحال بعضی بلاد تعلقۂ او
به کرناٹک بیجاپور زبان زد است و راجه مستقل داشت تاخته مساجد
ساختۂ علاءالدین را از سر نو تعمیر نمودہ چندگاہ سواد قلعۂ دیوگیر را
پاے تخت خود ساخته مسمي به دولت‌آباد گرداندہ تمام متوطنان
دهلي آباد کردۂ خود را قهراً و جبراً جلاے وطن نمودہ آنجا بردہ -
چنانچه در ذکر سلاطین دهلي به تحریر آمدہ آباد ساخت - اگرچه
به ملک گیري او از ابتداے اسلام هیچ پادشاہ دهلي نمي‌رسد اما چون
به سبب افراط ظلم او باز بلاد به تسخیر در آمدہ هندوستان از دست
و تصرف او رفت و ملوک الطوائف از سر نو شد و در ملک دکن
نیز سلطان علاءالدین کانگوی [۱] بهمني فرمان فرماے مستقل گردید
و هجدہ واسطه در خاندان او سلطنت ماند و تا بیجا نگر باج و خراج
گرفته مروج دین حضرت خیر الانبیا صلی الله علیه و سلم گردید
و معمورۂ دولت‌آباد ویرانۂ مطلق گشت مگر حوض تغلق که نشان
ظلم او ماند *

---

۱ لقب این پادشاہ في الواقع علاء الدین بهمن شاہ بود *

و گرفتاري کمال نکبت که درین هر دو صورت سر رشتهٔ اختیار از دست می‌رود دست از لذات جسماني و پاس رعایت لوازم مکنت و ثروت بر ندارد فقط در طائفهٔ شرفای شیخان احمدآباد و خاندیس که بزرگان هر دو ولایت از سلسلهٔ واحد اند و در بعضی مشائخ و شرفای ملک شرقي یافته شده و الحال از تقاضای فساد زمان دران قوم هم خلل عدم ملاحظهٔ کفو بسیار راه یافته *

حاصل کلام بعد مرور ایام که خفیه بنای اسلام در کنار ساحل و بنادر دکن و احمدآباد استحکام یافت اگرچه سلطان محمود غزنوي در اطراف قلمرو هندوستان تا ملک جونه‌گر[۱] و سورتهه نیز خوانند عبور و بت شکني نموده صدای اذان دین حضرت سید البشرین خاتم النبیین بلند آوازه ساخت - و بعد از سلسلهٔ غزنوي سلطان معزالدین که به سلطان شهاب‌الدین غوري غازي ملقب گشته بعضی بلاد هندوستان اطراف دهلي را به تسخیر و تصرف در آورده در انهدام کفر و رواج اسلام کوشیده روز به روز در تقویت مسلمانان مي‌افزود - اما در اصل بلاد دکن ظهور دین محمدي صلی الله علیه و سلم علانیه پرتو افروز نه گشته بود تا در سنه ۶۹۱ ششصد و نود و یک سلطان علاءالدین برادر زادهٔ سلطان جلال‌الدین پادشاه دهلي بدون اذن عموي خود در ایام شاهزادگي با لشکر گران تا دولت‌آباد که دران ایام به قلعهٔ دیوگیر موسوم بود آمده بعد محاصرهٔ چند ماه باج و خراج وافر از راجهٔ دیوگیر گرفته بنای مسجد گذاشته صدای اذان به گوش خفتگان بادیهٔ ضلالت رسانده مراجعت نموده بعد جلوس سلطنت باز مکرر فوج فرستاده و خود با لشکر فراوان آمده به گوشمال

رفته به کمال راستي و تدين خدمت مامورة را به تقديم مي رساند و براے خود به دست خويش قلبه راني مي‌کرد روزے از روزهاے سعادت اثر قلبهٔ او در حلقهٔ آهني ديگ مدفون بند گرديده بعده که به غور ملاحظه نمود ديگ کلان مع سرپوش مملو از زر سرخ مسکوک که دران ايام کم رواج داشت به نظر آمد آن را بر آورده بے آنکه بر کميت آن مطلع گردد و ديگرے را محرم سازد برداشته نزد گانگوي برهمن برد گانگو بر حسن تدين او آفرين گفته نظر بر رويهٔ جباري پادشاه در اخفاے آن نه کوشيده به خدمت سلطان فيروز شاه رفته به وساطت پادشاهزاده سلطان محمد تغلق را بر حقيقت بر آمدن ديگ آگاهي داد و ديگ مذکور را به جنسه از نظر گذرانده سلطان محمد تغلق از استماع و مشاهدهٔ حسن نيت حسن را نزد خود طلبيده مورد عنايات ساخته در سلک نوکران رو شناس پيش قرار منسلک گردانيده روز به روز متوجه احوال او بود *

روزے گانگو از روے علم اختر شناسي نظر بر مستقبل احوال او انداخته زائچه سوال وقت کشيده از روے احکام چنان حکم نمود که حسن پادشاه با نام و نشان خواهد گرديد و حسن را بدين نويد و مژده مبشر ساخته گفت که اگر به حکم خالق ارض و سما طالع تو با احکام تنجيم موافقت نمايد - با من عهد نما که اولا اسم مرا جزو اسم خود گرداني - ديگر بعد طلوع اختر مراد مرا و فرزندان مرا دخيل دولت خود سازي - حسن همه را به دل و جان منت داشته قبول نمود - و در همان ايام شروع نشو و نماے دولت اسم گانگو را جزو نقش نگين خود گردانده به حسن گانگوي بهمني زبان زد و مشهور گرديد *

ذکر سلطنت سلطان علاءالدین کانگوي بهمني عرف حسن ۱

اگرچه در باب وجه تسمیهٔ سلطان علاءالدین کانگوي بهمني اختلاف بسیار در تاریخ طبقات اکبري وزبدهٔ شیخ نور الحق دهلوي و دیگر مؤرخان بنظر در آمده و در تاریخ نظم و نثر که در عهد سلاطین آن خاندان نوشته اند از راه رعایتي که مؤلفان تاریخ را در ذکر احوال پادشاهان عهد نمودن ضرور مي‌گردد به اولاد بهمن نسبت داده‌اند - اما آنچه مولانا محمد قاسم مؤلف تاریخ فرشته که به اعتبار تاریخ او در تذکار سلاطین سلف هند خصوص احوال دکن هیچ تاریخی به نظر نیامده نوشته - به طریق خوشه چیني از خرمن اندوختهٔ او چند فقره به زبان قلم مي دهد *

گویند در عهد سلطان محمد تغلق کانگو نام برهمن منجم پیشه متوطن دکن نوکر پادشاهزادهٔ فیروز شاه بود - نوکرے داشت حسن نام که در صورت و سیرت اسم با مسمی و به کمال حسن اخلاق موصوف بود و از قلیل مواجبی که داشت به تر و خشک دادهٔ حق راضي و شاکر بوده اوقات بسر مي‌برد به خدمت برگزیدهٔ زمان و زمین حضرت شیخ نظام‌الدین اولیا رسیده به مژدهٔ رسیدن سلطنت مبشر گردیده بود روزے نظر بر نیکو خدمتي او کانگو برهمن برو مهربان شده به نگاهباني محصول جاگیر خود مرخص ساخته یک جفت گاو بدو بخشید و گفت هرچه از قلبه‌راني این هر دو گاو بهم رسد از تو باشد - و حسن بر سر جاگیر

---

۱ لقب این حکمران في الواقع علاءالدین بهمن شاه بود *

توکل به ذات پاک حق کرده هر دو سزاول را به قتل رساندند - و طرف دولت‌آباد مراجعت نموده هر جا امیر و زمیندار معتبر بود به او نوشتند که ما این کار به ارادهٔ آنکه خود طریقهٔ بغي اختیار نمائیم نه نموده ایم بلکه نیت ما محض قصد دفع ظلم آن پادشاه بد عاقبت از سر خلق الله است هرکه درین امر ثواب پیش قدم و رفیق گردد مایان در اطاعت او خواهیم کوشید - و از شهرت این هنگامه هر جا خبر رسید بے اختیار آفرین گفته آرزوے رفاقت و مرافقت آنها نمودند و به دستور قصهٔ کاوهٔ آهنگر و ضحاک خونخوار از هر گوشه و کنار چندین هزار آدم فراهم آمده به رفاقت آنها مي پیوستند - و غلغلهٔ عظیم در دکن بهم رسید - و امیران کومکي که همه از سیاست سلطان به جان آمده امید حیات از دل برداشته بودند غائبانه درین کار باهم رفاقت نموده به آن جماعه گرویدند * بیت *

چو بیداد پیشه بود شهریار * نماند برو مملکت پایدار

چون خبر رسیدن آن خروج کنندگان که نزدیک به دولت‌آباد رسیدند - و عالم الملک نیز رفاقت را سرمایهٔ نجات دارین دانست - به عمادالملک ترک که داماد سلطان گفته مي شد و به حسب تعلقهٔ حکومت برار و خاندیس در ایرچپور[1] مي بود رسید - دست و پا باخته تهیهٔ فرار نموده به بهانهٔ شکار با بعضی همدمان محرم‌کار از ایلچپور برآمده راه نندربار اختیار نموده - چون به سرحد راجپوتان سلطان‌پور و نندربار رسید - راجپوتیهٔ آن سر زمین اطلاع یافته باهم اتفاق نموده سر راه او گرفته اسپ و فیل و خزانه هرچه همراه داشت به تاراج برده او را دستگیر و مقید ساخته به خدمت آن امیران روانه نمودند - و از هر طرف ازدهام

---

[1] - ایلچپور

تا آنکه سلطان محمد تغلق به دکن رفته بعد تسخیر بلاد آن ولایت
مدت در دولت‌آباد بسر برده وقت مراجعت در سال هفت صد و چهل ۷۴۵
و پنج قتلق خان را که استاد او گفته می‌شد در دولت‌آباد صوبه‌دار
مستقل ساخته جمعی از امراے حضور را با حسن کانگو در زمرۂ کومکیان
گذاشته عازم احمدآباد گردید و چند ده از پرگنۂ رای باغ توابع دولت‌آباد
در اقطاع حسن مقرر شد بعد از چندگاه قتلغ خان[1] به موجب حکم
عالم الملک برادر خود را در دولت‌آباد گذاشته عازم حضور گردید - درین
ضمن بعضی امیران مغضوب اخراجي احمدآباد مشهور به امیران صده
که در پناه بعضی امراے کومکي جا گرفته بودند - و این معني را غمازان
حضور به اظهار مادۂ نمک حرامي آنها به خدمت سلطان ظاهر ساختند
از نزد سلطان محمد تغلق دو سزاول به اسم احمد لاچین و برلاس بیگ
براے طلب امیران مذکور روانه گشتند - و بعد رسیدن دولت‌آباد چندگاه
در روانه شدن امرا تاخیر رو داد - بعده که روانه شده به سرحد سلطان‌پور
نندربار رسیدند از آنکه سزاولان را طمع زیاده مي باشد و هرگاه به عمل نیامد
حرف هاے درشت مي گویند - به درشتي تهدید آمیز پیش آمده
گفتند که اولا مغضوبان پادشاه را حامي شدن و باز در اطاعت امر براے
روانه شدن تاخیر زیاده نمودن جز آنکه زیر تیغ سیاست آمدن بر خود لازم
کردن فائده نه خواهد بخشید - امیران که برین مضمون اطلاع یافتند
دانستند که راست مي گویند نزد چنان پادشاه جابر خونریز ستمناک
که بدون وقوع تقصیر هزاران را به سیاست مي رساند به اختیار خود
رفتن به پاے خود به گور رفتن است - باهم اتفاق عهد و پیمان نموده

---

[1] ن - قتلق خان

قائم ماند - آخر هزیمت بر فوج دکن افتاد - چون روشني روز به تاریکي
شب مبدل گردید فوج سلطان محمد تعاقب نه نموده در دامن کوه نزول
نمود و سلطان ناصرالدین با ظفرخان و جمعی از امرا یک جا فراهم آمده
باهم مصلحت نمودند که ما را صرفه در جنگ صف نیست بهتر آنست
که سلطان به قلعه دز آمده متحصن گردد و ظفرخان را با دو سه هزار
سوار مقرر کردند که اطراف لشکر دهلي به طریق قزاقي تاخت نماید
و به طریق ۱ کومکیان گوش بر آواز بوده هر طرف که ضرور گردد خود را
به مدد به رساند - و هر امیرے به اقطاع خود رفته نه گذارد که ذخیره
به لشکر برسد - بدین مصلحت همداستان گشته صبح نا شده همه لشکر
سلطان ناصرالدین ناپدید گردید - سلطان محمد از مشاهدهٔ آن حال مسرور
گشته - به محاصرهٔ قلعهٔ دولت‌آباد پرداخت - عمادالملک که دران
جنگ از چنگ آنها خلاصي یافته به سلطان محمد پیوسته بود به مقابل
ظفرخان تعین گردید چند روز که بر محاصرہ گذشت از نا مساعدت طالع
سلطان محمد از دهلي خبر موحش رسید که طبغي نام یکی از غلامان
نمک حرام خروج نموده لشکر فراهم آورده بعضی قصبه‌ها را تاخته - رو
به احمدآباد آورده از شنیدن این خبر ملال اثر سلطان محمد صرفه در
ماندن دکن نه دیده جمعی را براے محاصره در دولت‌آباد گذاشته
خود متوجه احمدآباد گردید - لشکر سلطان ناصرالدین اتفاق نموده
به تعاقب لشکر تاخته تا کنار آب نربدا همه جا جنگ بگریز که دستور قدیم
مبارزان آن سرزمین است نموده نزدیک به آب رسیده اسباب وافر

---

۱ - ن - بعنوان *

عام آن قدر فوج فوج به قصد ثواب به مدد همدیگر رجوع آوردند که چندین هزاران مسلح گشته به قصد رفاقت و محاربه حاضر گردیدند - بعده که به پاے قلعهٔ دولت‌آباد رسیدند همهٔ امیران فراهم آمده باهم مصلحت نمودند - امیرانے که باني خروج گشته بودند به امیران دیگر گفتند که درین شورش ما را ارادهٔ سلطنت نیست هر کرا قابل این کار دانند به اتفاق بے نفاق مقرر سازند تا ما هم اطاعت نمائیم و امیران صدهٔ گجرات نیز رفیق عمده و شریک کار گردیدند - و بعد قیل و قال بسیار قرعهٔ این دولت بنام اسمعیل مغ اتفاق افتاد - و این اسمعیل که به حسن صفات آراسته بود و منصب دو هزاري که معراج دولت آن وقت مي‌دانستند داشت - و برادر او حاکم مالوا از طرف سلطان محمد تغلق بود - همه به اطاعت او تن داده به سلطنت برداشته ملقب به سلطان ناصرالدین ساختند - و در فراهم آوردن لشکر و خزانه و تفریق اقطاع از روے حصهٔ رسد برادرانه سلوک نمودند - و در مخالفت با سلطان محمد تغلق هم عهد و یک دل شدند - در وقت تفریق محال حسن کانگوي بهمني را مخاطب به ظفرخان ساخته گلبرگه را در اقطاع او مقرر ساختند - و ظفرخان بر سر جاگیر خود رفته منصوب کردهٔ سلطان محمد را از آنجا اخراج و تاراج نمود سلطان محمد تغلق که در گجرات بود برین خبر اطلاع یافته سراسیمه‌وار به تعجیل تمام عازم رفع فتنه و آشوب دکن گردید چون نزدیک دولت‌آباد رسید سلطان ناصرالدین ظفرخان را با دیگر امرا نزد خود طلبیده سي هزار سوار جمع ساخته به مقابل سلطان محمد تغلق برآمد - بعد آراستن صف که کار زار صعب به میان آمد خان جهان که سپه سالار سلطان ناصرالدین بود کشته گردید و تا شام جنگ

ضیافت آنچه مال غنیمت آورده بود همه را به ظفرخان تواضع نموده از سر نو همه امرا را جمع ساخته گفت یاران سلطنت امری است خطیر که در هر دو جهان آبرو و جان و ایمان و عدم رستگاري از عذاب محال - و روز جزا خطرها دارد - و من در ابتدا نظر به رضا جوئي مسلمانان قبول نموده کمرهمت بر دفع ظلم از سر مظلومان بسته بودم الحمد لله که حق سبحانه شرم همهٔ مایان نگاهداشت - الحال التماس آن دارم که خود را قابل ریاست مسلمانان نمي‌دانم امیدوارم که این قرعه بنام دیگرے افتد تا من هم اطاعت نمایم - باید که مرا درین باب معذور داشته انچه مي‌گویم قلبي دانسته از قبول این التماس مرا ممنون احسان سازند - همه بر گذشت آن نیک سرشت آفرین گفته ملتمس گردیدند که هرکرا مناسب و لائق این منصب داند مقرر سازد - ما همه مطیع خواهیم بود - سلطان ناصرالدین گفت - اگر از من صلاح مي‌پرسید چون آثار رشد و شجاعت و امانت و حسن تردد و رعیت پروري که لازمهٔ ریاست است از جبههٔ ظفرخان تابان است اگر او قبول نماید ما و شما را باید که همه ممنون او گشته اطاعت نمائیم - این راے پسند همه افتاد - و باتفاق حسن حسن گفتند و حسن را شایستهٔ تاج و تخت دانسته منجمان فرس و هند را جمع ساختند و در باب ساعت اختلاف تجویز هر دو گروه به میان آمد *

آخر موافق اختر شناسان هند روز جمعه بیست و چهارم ربیع الثاني سنـــه هفت صد و چهل و هفت ۷۴۷ بر تخت جلوس نمود - و به سنت عباسیان چتر سیاه تیمناً بر سر گرفت و مخاطب به سلطان علاءالدین کانگوي[1] بهمني

---

[1] لقب واقعي این سلطان علاءالدین بهمن شاه بود و کنیه او ابوالمظفر *

مع قطار قطار شتران خزانه و جواهر به دست آورده خرابي بسيار به حال لشکر رسانده اکثر لشکریان را بے سر و سامان ساخته مراجعت نمودند

* بیت *

ز تاراج سپهر دون بد اندیش * که صد شه را کند درلحظه درویش

و ظفرخان نیز بر سر عمادالملک که تا بیدر رسیده در تهیه اسباب جنگ بود بے خبر تاخته به مقابله پرداخت - و عمادالملک پناهے به دست آورده خندق کنده تا بیست روز تردد مردانه نموده در دفع شر ظفرخان مي‌کوشید[۱] - روز بیست و یکم از نزد سلطان ناصرالدین و راجهٔ تلنگانه که سوختهٔ آتش بیداد سلطان محمد بود قریب بیست هزار سوار و پیاده رسیده به استظهار آن و مدد طالع بر عمادالملک غالب آمده مقتول ساخت - و اسباب و فیلان و خزانه هرچه داشت به تصرف آورده بلا تفرقهٔ خیانت با خود گرفته متوجه دولت‌آباد گردید - به مجرد شهرت رسیدن ظفرخان به هم رکابي ظفر و نصرت فوج سلطان محمد که قلعه را محاصره داشت ثبات قدم از دست داده و دست از محاصره برداشته راه دهلي اختیار نمود و بعضی امرا از ان لشکر جدا گشته به خدمت سلطان ناصرالدین پیوستند و لشکر گریخته تا رسیدن کنار آب نربدا تمام مال و عیال و اسباب به تاراج در دادند و زمینداران همه جا تعاقب کنان غارت مي‌نمودند تا از سرحد دکن بر آوردند *

و بعد خاطر جمعي از فرار فوج خصم سلطان ناصرالدین به استقبال ظفرخان نقارهٔ شادي زنان آمده به اعزاز تمام به قلعه در آورده بعد تقدیم

---

۱ - ن مي نمود *

خود گردانید - و در نگین خود کند - کمترین بندهٔ حضرت سلطاني

علاءالدين گانگوي بهمني *

گویند در ازمنهٔ سابق براهمه نوکري نمودن سواے آنکه از علم طب و نجوم و درس شاستر که مراد از فقه هندوان باشد و گدائي قوت لا یموت خود بهم رسانند به صیغهٔ دیگر وجه کفاف بهم رسانیدن عیب تمام مي‌دانستند خصوص به کسب قلم حکومت و رفاقت مسلمانان تن دادن خلاف عقیده و ملت و آئین خود دانسته اجتناب تمام مي‌نمودند - و گانگو از ملاحظهٔ همین بدنامي جلاے وطن از دکن اختیار نموده به غربت دهلي رفته ملازم فیروزشاه برادر زادهٔ سلطان محمد گردیده بود - اول کسی که در وطن خود نوکري دفتر اختیار نمود و این عیب را به فخر قوم خود مبدل ساخت گانگو است بعد از آن رفته رفته به مرور ایام کار بجای رسید که تمام زمام اختیار و اعتبار دکن به دست براهمه رفت - بعده سلطان علاءالدین به حسن تدبیر و ضرب شمشیر همه امیران سلطان محمد تغلق را که در قلاع و بلاد بودند به اندک زمانے منقاد و مطیع گردانید - و هر که سرکشي نمود به جزا و سزای اعمال خود رسید - و بناے مسجد گلبرگه وغیره که از گل و خشت خام سلاطین سابق ساخته بودند مندرس گشته بود - و بعضی ناتمام مانده بودند به تعمیر آن از مصالح پخته[1] امر نمودند و بعد انقضاے چهار سال و چند ماه از جلوس خبر وفات سلطان محمد تغلق که چنانچه تمام هندوستان را به تصرف خود در آورده بود آخر به سبب اثر نحوست ظلم و بیداد از دست داد و به هزاران حسرت جهان را پدرود نمود *

---

١ - ن - پرداخت *

نموده خطبه و سکه بنام او جاري ساختند - و شهر گلبرگه که به فال
سرمایهٔ اقبال دولت خود دانسته بود مسمی به حسن‌آباد گرداند
و پاے تخت خود قرار داده براے تعمیر عمارت حکم و داروغهٔ با وقوف
روانه ساخت - و بعد جلوس اول این حکم نمود که پنج من طلا و ده
من نقره به وزن آن وقت کسرے کم و زیاد که سیزده آثار شاهجهاني
باشد - بخدمت برگزیدهٔ اصحاب دین حضرت شیخ برهان‌الدین که در
دولت‌آباد انزوا اختیار نموده بودند به فرستند که به روح پر فتوح حضرت
شیخ نظام‌الدین به فقرا و مستحقان رسانند و اسمعیل مخ را به خطاب
امیرالامرا سپه سالار مسمی ساخته وزارت را به ملک سیف الدین مازندراني
که از رفیقان و همدمان دیرینه و صاحب السیف و القلم و سخن سنج
حق شناس بود مقرر نموده دختر او را مسماة به شاه بیگم به جهت
محمد پسر خود تجویز فرمود و همه رفقاے قدیم و جدید و دور و نزدیک
و جمعی که از خاندان با نام و نشان بودند از عطاے منصب و خطاب
و اقطاع کامیاب ساخت و بهرام خان برادر ملک سیف‌الدین را قلعه‌دار
دولت‌آباد گرداند - اول کسی که در ابتداے سلطنت بهمنیه از مردم
ایران که به اصطلاح دکنیها غریب گویند به دولت و حکومت رسیدند -
سیف‌الدین و بهرام‌خان بودند بعده که به مرور ایام زمام اختیار کار و بار
سلطنت به دست مردم عرب و عجم آمد ماده نزاع دکنیها گردید -
چنانچه به ذکر خواهد در آمد - و همه جا قلعه‌داران و حکام تعین نمود -
و در ساعت سعد از دولت‌آباد متوجه حسن‌آباد گلبرگه گردید - چون
کانگوي برهمن نیز خود را از نزد سلطان محمد رساند او را مستوفی قلمرو

چون در ایام قبل از عروسي امیرالامرا سپه سالار یعني اسمعیل مع هرگاه در مجلس مي‌آمد امراے سلطان استقبال نموده بالا دست ملک سیف‌الدین جا مي‌دادند - بعد از منعقد شدن بزم شادي روزے امیرالامرا وارد گردید سلطان علاءالدین به تجویز جمعی از قاعده دانان و اعیان فهم کار نظر بر پایهٔ وزارت که ضمیمهٔ آن نسبت به میان آمد فرمود که دست امیرالامرا را گرفته پائین دست ملک سیف‌الدین جا دادند ازین معني بر خاطر امیرالامرا بسیار گراني نمود و به تحریک رگ نفسانیت که عالمی خراب آن است اشک ریزان و شکوه کنان از مجلس برآمد - هرچند سلطان آن روز در اصلاح و هموارئ آن بالمشافهه و به پیام کوشید فائده نه بخشید - اگرچه به سبب معذرت سلطان در ظاهر به جز اطاعت چارهٔ دیگر نداشت اما در باطن تخم کینهٔ آن در دل کاشت و چند روز به فکر فاسد که آخر اثر جهالت قومیت کار خود مي‌سازد پرداخته به اتفاق بعضی افغانان بدخواه که در ظاهر خود را هواخواه مي‌دانستند به ارادهٔ بر انداختن سلطان عزم جزم نموده - سلطان ازین معني آگاهي یافته اول از خارج به تحقیق آن پرداخته همرازان[۱] او را طلبیده مجلس همهٔ امرا و ارباب شرع منعقد ساخته سبب آن فکر فاسد دور از صواب را استفسار نمود - اسمعیل بجز انکار چارهٔ کار ندانست و قسم‌هاے شدید بر زبان آورد سلطان با جمعی که با او عهد و پیمان به میان آورده بودند به زبان شیرین وعده و وعید تهدید آمیز هم زبان و تسلي بخش گشته افغانان را به اقرار اسرار کار معترف ساخته لا جواب و منفعل گردانیده از مفتیان فتوی حاصل کرده در همان مجلس

---

۱ - ن - همهٔ از آن *

* بیت *

تو ناکردہ بر خلق بخشایشی * کجا بینی از دولت آسایشی
اگر بد کنی چشم نیکی مدار * کہ ہرگز نیارد کز انگور بار

گویند بعد از آنکہ بنائے جشن کدخدائی محمد پسر خود با صبیہ ملک سیف‌الدین گذاشت - روزے ملکۂ جہان را کہ والدۂ محمد بود ملول و با دیدہ پر آب دید سبب پرسید در جواب گفت کہ ہمشیرۂ من درین جشن حاضر نیست کہ بہ مراد خاطرا شادی خواہر زادۂ خود را بہ بیند - سلطان پرسید ہمشیرہ‌ات کجا است گفت در ملتان است بعدہ نام محلہ تحقیق کردہ دیگر قطع حرف نمودہ از خانہ برآمد - و ہمان روز بہ طریق خفیہ کہ احدے بران اطلاع نیافت آدم و نوشتہ و زر تیار و موجود نمودہ برائے طلب خواہر زن بہ ملتان روانہ ساخت و بہ کارپردازان تاکید نمود کہ ایام شادی را امتداد دہند و جمعی را کہ برائے طلب خواہر زن روانہ نمود تاکید تمام در زود رسیدن و مابین راہ کہاران و باربردار بہ طریق داک جابجا نوکر مقرر نمودن فرمود - بعدہ کہ خواہر ملکۂ جہان از ملتان رسید چنان احتیاط بہ کار برد کہ تا رسیدن سواری بہ در محل سرا ہیچ متنفسی بران اطلاع نیافت و بنام آمدن ہمشیرۂ ملک سیف‌الدین برائے تاکید کدخدائی ملکہ را آگاہی داد و ملکۂ جہان بہ دستورے کہ بہ استقبال مادر و خواہر و عمۂ عروس بر می‌آیند تا بہ در خانہ آمد - و ناگہان نظر او بر خواہر خود افتاد تعجب نمودہ نزدیک بود کہ از خوش وقتی و شادی دوبالا شادی مرگ گردد و سجدۂ شکر بجا آوردہ بہ اتمام جشن عروسی پرداختند *

ا - ن - دل *

لسکرکسي بدان دیار نمودند عُشرِ عَشِیْر لسکر و چهار پا[1] جان بر ده گشت و براے تسخیر گجرات[2] نیز تا مراج گرفتن سلطف و فراهم آوردن خزانه اضطراب نه باید نمود - صلاح دولت دربن است که اول امراے کار طلب رزم دیده طرف زمیندارارن عمده نواح کرناتک و تلنگانه روانه باید ساخت و زر و جواهر وافر بدست باید آورد بعده به فکر تسخیر بلاد شمال رو کمر عزیمت باید بست سلطان این مصلحت را پسند نموده عمادالملک تاشکندي و مبارک خان لودي را با مصالح جنگ طرف بیجانگر و کرناتک و تلنگانه رخصت نمود - آنها تا کنار بنادر تاخت و تاراج نموده بعد بردهاے نمایان و جنگ هاے صعب که به تحریر تفصیل آن پرداختن از طریقۀ اختصار دور افتادن است - دو لک هون و جواهر و مروارید بے شمار و فیلان بسیار بعد صرف اخراجات ضروري سپاه به حضور آوردند و براے آئنده نذر پیشکش هر سال با عهد و پیمان مقرر نموده ایلچیان آنجا را با خود آورده ملازمت فرمودند - و در سنه هفت صد و پنجاه و هست ۷۵۸ به سامان سفر دیگر بلاد شمال پرداخته از گلبرگه برآمده به دولت آباد رسیده عرض لشکر را ملاحظه نمود پنجاه هزار سوار نیزه دار و تیرانداز به شمار در آمدند - مقرر شد که از راه سلطان پور نندربار آب نربدا عبور نمایند و متوجه مالوا گردند - چون از ظلم حاکم گجرات سکنۀ آنجا بجان رسیده بودند - عرضه داشت زمینداران گجرات و بکلانه رسید مشتمل بر التماس اینکه اول متوجه این سمت گردیده این ملک را به تصرف اولیاے دولت در آرند و ما را از ظلم بیداد حاکم جابر اینجا نجات بخشند *

---

[1] - ن - چهار پایان * [2] - ن - گجرات و مالوا *

به سیاست سلطاني رساند - درین ٭ اگرچه از هر دو طرف خطا و آنچه نه بایست به عمل آمد - اما بیشتر خلاف راے سلیم از سلطان به ظهور آمد چرا که حق سابق اسمعیل تقاضاے آن مي‌نمود که رعایت بزرگي او را بر همهٔ اعتبارات مقدم داشته براے پاس خاطر وزیر هر دو را در مجلس واحد نمي طلبید تا فتنه به ظهور نیاید - و روز دیگر فرزند کلان اسمعیل به اسم بهادرخان را طلبیده تسلي و خلعت داده منصب و پایهٔ پدر را به او مقرر نمود و باقي فرزندان و عمدهٔ افغانان نوکر را مشمول انواع عنایات ساخت ٭ ٭ مصرع ٭

٭ الحذر از قرب سلطان الحذر ٭

از انتشار و اشتهار این خبر تسلط و هیبت وحشت آمیز در دل امیران و زمینداران دور و نزدیک راه یافت و راے تلنگانه که در ارسال پیشکش به دستور عهد سلطان محمد تغافل ورزیده بود - به وسیلهٔ مبارک باد طوي از نقد و فیل و جواهر وافر ارسال داشت ٭

بعده که سلطان علاءالدین را از هر طرف جمعیت خاطر رو داد با ملک سیف الدین مصلحت ارادهٔ تسخیر بیجا نگر تا سراندیپ و مالوه و گجرات درمیان آورد - ملک سیف الدین که به دانائي ممتاز بود - بعد از تقدیم دعا و ثنا عرض نمود طرف بیجا نگر که هواے آن سر زمین از رطوبت و بارش مدام به مزاج سلطان و توابعان موافقت نه خواهد نمود - رفتن آن سمت خلاف راے صواب است - بلکه چهار پاے سواري و بار بردار نیز زیاده از احاطهٔ شمار تلف خواهد شد - چنانچه در عهد سلطان علاءالدین خلجي و سلطان محمد تغلق که

ذکر سلطنت سلطان محمد شاه بن سلطان علاء الدین بهمني

سلطان محمد شاه که به وفور عقل و سخاوت و شجاعت موصوف
بود بعد جلوس بر تخت بهمنیه در اسباب تجمل و آلات شوکت
سلطان به مرتبهٔ اتم کوشیده قبه چتر و تخت را به جواهر تعبیه نموده
و آراسته یاقوت بیش بهاے رماني آبدار را بر صورت هماے نصب نموده
بر سر اسپ و فیل سواري زدن فرمود و قریب سه چهار هزار سوار
خوش اسپه که مقطع و به حسن صورت و زینت آراسته باشند در جلو
و خدمت خاص مقرر نموده آنها را به خاصه خیل موسوم نمود
و جمعی از آنها که بر چوکي بودند به سر نوبت مسمی ساخته بر
مراتب آنها افزوده بر دیگران امتیاز بخشید و گروهی را که شمشیر و سپر
و اسلحهٔ خاص حواله نمود به اسلحه‌دار شهرت داد ازان ایام زدن هماے
بر سر اسپان که تا حال جوانان خود نماے دکن بر اسپ زدن فخر و نمود
بے بود مي‌دانند و اصطلاح خاصهٔ خیل و سر نوبت و اسلحه‌دار رواج
یافته و دیگر تزیین لباس و فرش بارگاه از زربفت ولایت و مخمل کاشان
و قال خوش قماش خراسان و پرده هاے کلابتون بافت به غایت تقید
به کار مي‌برد - هرگاه نزدیک تختی که پدر او بران مي‌نشست مي‌رسید
اول به ادب استاده تسلیمات بجا مي‌آورد - بعده بر آن تخت جلوس
مي‌نمود - بعد از چندگاه راجهٔ تلنگانه تخت نقره مرصع از جواهر ساخته
با تحفه‌هاے دیگر فرستاد - و تخت پدر را به غلاف پوشیده رو بروے
تخت خود به اعزاز نگاه داشت *

سلطان علاءالدین از رسیدن نوشته جات گجرات قسم ارادهٔ مالوا نموده - پسر کلان خود را با بیست هزار سوار به طریق هراول به راه کنار بنادر ساحل طرف گجرات مرخص ساخته خود نیز از عقب مرحله پیما گردیده چون نزدیک قصبهٔ نوساري رسیدند آب و هواے نزدیک بندر سورت که دران ایام آباد نه بود و شکار ماهيِ دریا و سیر باغات نارجیل و فوفل و دیگر سبزه زار پسند طبع آمد - چندے مقام نمود - رطوبت آن کنار دریا و وفور غذاے نارجیل و ماهي به لشکر موافقت نه نمود و به مزاج سلطان نیز نه ساخت و ضرر افراط شرب خمر و کبر سن و رسیدن اجل موعود باهم ساخته علاوهٔ هم گردیدند - سلطان باوجود علاج حکماے کامل یوناني و هندي تغییر تمام در حال خود دریافت و طرف حسن‌آباد مراجعت نموده کوچ به کوچ به جاذبهٔ تختهٔ تابوت به پاے تخت خود رسید بعد از چند روز که علامات سفر آخرت در خود مشاهده نمود علما و فضلا را طلبیده موافق تلقین فضلا از شراب و کل منهیات کبیره و صغیره توبه نمود - محمد پسر کلان را به حضور محمود و داؤد هر دو پسر ولي‌عهد ساخته آنچه شرط نصیحت بود در مادهٔ اتفاق برادران و ترحم به حال زیردستان و رغیت پروري نموده زندانیان را آزاد ساخته در سنـــه ۷۵۹ هفت صد و پنجاه و نه جهان را پدرود نمود - یازده سال و چند ماه از جملهٔ شصت و هفت سال مرحلهٔ عمر در فرمان فرمائي به پایان رساند * * بیت *

گر افراسیـــاب است ور پیـــر زال * بیـــابد ز دست اجل گوشمـــال
اگر پادشاه هست ور خس فروش * رساند اجل صوت مرگش به گوش

چهار پسر ازو ماندند که ازانها محمد نام را ولي‌عهد نمود *

و صوبه داران و تهانه داران مطابق قرار به قتل و سیاست آن جماعة پرداختند و نام و نشان صرافان قدیم از بلاد دکن بر انداختند - و قوم کهتري که بطریق تجارت در لشکر و آن بلاد مسافر وارد شده بودند به کسب صرافي ازان سال در دکن مامور و مشغول گردیدند - بر مترددان و سیاحان آن سر زمین ظاهر خواهد بود که با وجود ازآن سال سیاست لغایت حال قریب چهار صد و سي سال گذشته و تمام آن ولایت هر دو کرناتک که مبداء کان رواج هون و پرتاب است در تسخیر و تصرف خاندان صاحب قران در آمده و چندین پادشاهان ما بین این مدت در اجراے سکهٔ اسلام و بر انداختن آن مسکوک اصنام سعي‌ها نمودند - اگرچه در بلاد پاے تخت بیجاپور و حیدرآباد و ظفرآباد روپیه و اشرفي فی الجمله رواج یافت - اما در پرگنات و قصبه‌جات تشخیص جمعبندي محصول و تحصیل مال و داد و ستد معاملات و خرید جاندار و جواهر و اقمشه و قرض و بیع و شراے غله و کل موالید سه‌گانه بر هون و پرتاب است - دیگر نواختن نوبت اوقات مخصوصه که در دکن در زمان سلاطین سلف رواج نیافته بود - سلطان محمد شاه حکم نمود و در عهد[۱] او رواج یافت *

چون ملکهٔ جهان والدهٔ سلطان محمد بعد از واقعهٔ شوهر مدام با دل پر غم و دیدهٔ پر نم بسر مي برد و آنچه از زر طلا و نقره و جواهر از ملک خاصهٔ خود داشت به ارواح سلطان علاءالدین به فقرا و مستمندان داده ارادهٔ زیارت بیت الله نموده از پسر رخصت خواست - سلطان فرمود که آنچه از جنس کاني مسکوک و غیر مسکوک و جواهر باشد همه را نزد ملکهٔ جهان آورده حاضر ساختند - و دست بسته نزد والده استاده در باب

---

۱ - ن - و از جهد او رواج یافت

چون در ملک دکن لغایت سلطنت سلطان محمد شاه سکهٔ اسلام
بر نقره و طلا اصلا رواج نه یافته بود و مدار داد و ستد بر هون و پرتاب وغیره
که از قدیم الایام در بیجانگر و کرناتک آن ولایت بران صورت بت و آفتاب
و دیگر علامات کفر مسکوک می‌ساختند[1] - رائج بود سلطان محمد شاه
خواست که سکهٔ[2] اسلام در مقابل زر منقش صورت اصنام زود رواج دهد -
هر چند جد و جهد درین کار به کار برد فائده نمی‌بخشید - و چندانکه
حکام بلاد آن ولایت در بر انداختن زر قدیم و اجراے سکهٔ جدید از روے
تهدید تاکید شدید می‌نمودند و زجر و توبیخ زیاد به عمل می‌آوردند اثر
نمی‌کرد بلکه صرافان و دیگر کافران و ساکنان آن دیار زر خوش عیار سکهٔ
حال را هر جا می‌یافتند شکسته به قصد ثواب و عدم اجراے آن بجاے
دیگر صرف می‌نمودند - و در اجراے هون و پرتاب باوجود طلاے غش‌دار
از راه اعتقاد فاسد که رویت آن زر بجاے پرستش معبود مصنوع[3] خود
می‌دانستند کوشیده آبرو و مال در جریمه به باد می‌دادند - و بعده که
مجبور می‌گردیدند طلاے بےغش سکهٔ اسلام را نسبت به طلاے مغشوش
و مسکوک سابق به کم بیع و شرا می‌نمودند - سلطان ازین معنی تنگ
آمده براے قتل صرافان همهٔ بلاد تاریخ و روز مقرر نموده خفیه به حکام
قلمرو خود احکام نوشته فرستاد که غرهٔ ماه رجب روز جمعه سنـــهٔ ۷۶۱
هفت صد و شصت و یک که تاریخ و ماه و روز به قصد ثواب نیک اختیار
نموده ایم - ما در حضور همهٔ صرافان را به قتل خواهیم رساند - باید
همه جا آن روز صرافان را زیر تیغ آورند - بعضی را از گداختن هون و در
گلو ریختن به سیاست رسانند - و در آن روز و تاریخ خود پادشاه

---

۱ - ن - از کم عیار رائج بود * ۲ - ن - سکهٔ اسلام بےغش * ۳ - ن - موضوع *

گرفته بود تا گوش زد همه نماید که ملکه گفته از تاریخ روانه شدن تا روزی که حق سبحانه تعالی ازآن سفر عاقبت به خیر به خیریت به مکان اصل به رساند خرج خوراک و پوشاک و نول[1] جهاز و سواری شتران که در راه خشکی و تری کعبه عمده خرج زائران است و دیگر آنچه در کعبهٔ مقصود مطلوب گردد همه از سرکار خواهد رسید - و سوای آن هرچه احتیاج افتد بلا حجاب طلب نمایند و درین سفر خیر اثر خود را مهمان عزیز ما دانند - و با این جمع کثیر در جهاز محمد شاهی از بندر چیول راکب گشته به منزل مقصود رسیده بعد از فراغ طواف کعبه و زیارت مدینهٔ منوره و فیض رساندن به همهٔ ساکنان و مستحقان و شرفای آن مکان سعادت نشان تحف و هدایا نزد خلیفهٔ آن عهد که از طرف خلفای عباسی و روم بود فرستاده برای سلطان محمد شاه خلعت و فرمان مشتمل بر ماذون ساختن سکه و خطبه موافق دستور آن زمان التماس نموده حاصل کرده و بسیاری از یتیمان و بی کسان را کدخدا نموده و بنای بعضی خیر جاری گذاشته عوض خزانهٔ دنیا ذخیرهٔ آخرت را خریده مبلغی به کربلای معلی و نجف اشرف و دیگر مزار بزرگان و امامان دین فرستاده با هزاران توشهٔ نیک نامی دنیا و آخرت مراجعت نمود و چون نزدیک حسن آباد رسید - سلطان محمد شاه باستقبال والدهٔ ماجده و خلعت و فرمان خلیفهٔ عباسی برآمده خلعت پوشیده فرمان را بعد مطالعه بر سر گذاشته در رکاب سعادت اثر کعبهٔ دو جهان[2] که به زینت تمام آئین بسته بودند روانه گردید - گویند از جملهٔ هشت صد که با بعضی دیگر خدمه همراه ملکه رفته بودند تا روز رسیدن به سرحد گلبرگه به هیچ احدی ضرر جانی

---

۱ - پول ۲ - ن - داخل شهر که بزینت تمام آراسته بود گردید

قبول آن التماس نمود - ملکهٔ جهان در جواب گفت - مرا به قدر ضرور آنچه مطلوب است بر می دارم و آن فرزند را با زر و خزانه سروکار است - و ارکان دولت نیز به عرض رسانیدند که اگرچه در راه کعبة الله خصوص در خدمت والدہ که کعبهٔ دوم است هرچه صرف شود نجات است و مایان را حرف منع آن به میان آوردن نه سزا است اما سلاطین را موجود داشتن خزانه از همهٔ عبادات واجب تر است - سلطان رو به ملک سیف الدین وزیر که خسر سلطان نیز می شد آوردہ گفت تو چه می گوئي - آن دستور دستوردان در جواب عرض نمود که اگرچه آنچه هواخواهان سلطان التماس می نمایند واقعي و بجا است - اما پادشاهان را در راہ خانهٔ خدا و کار خیر و بجا آوردن خدمت مادر زر از خزانه برآوردن و باز به خزانه فرستادن و فسخ ارادهٔ ثواب نمودن از عزم عاقبت به خیر سلاطین بعید است - سلطان محمد شاہ گفت آری باذل بے طینت و بخشندهٔ بے منت که پدر مرا از آن مرتبهٔ گدائي به پادشاهي رساند مرا نیز در سلطنت محتاج زر نخواهد ساخت - و هرچه در راہ خانهٔ خدا صرف خدمت کعبهٔ مجازي نمایم مضاعف و سه چند عوض خواهد رساند - بعدہ فرمود که چهار صد من طلا و هفت صد من نقرہ به وزن رائج الوقت مع آنچه زر نقد دیگر با جواهر موجود داشت حوالهٔ صدر الشریفه که در خدمت ملکه صاحب اختیار نمودہ رفیق ساخته بود کردہ وقت روانه شدن یک دو منزل بسعادت اندوز مشایعت گردیدہ مراجعت نمود - ملکهٔ جهان به صدر الشریفه حکم فرمود که هشت صد زن و مرد که اکثر از خاندان با نام و نشان پایمال[۱] حوادث لیل و نهار گردیدہ بودند با خود

---

۱ - ن - پامال ملال حوادث

و به میان آوردن وعده و وعید گفت که سبب تعویق و تاخیر رسیدن پیشکش چیست زود به موکلان به نویسند که از خواب غفلت بیدار گشته وجه پیشکش را با فیلان جنگي روانهٔ حضور نمایند و إلا فوج دریا موج رسیده دانند - و تیشهٔ ندامت بر بیخ درخت ملک و دولت خود نه زنند - ایلچیان رایان چون سخنان عتاب آمیز قهرانگیز سلطان را به گوش هوش ربا شنیدند به تحریر آن موکلان را آگاهي دادند - رای بیجانگر و تلنگانه غائبانه با همدیگر بیعت اتفاق نموده فوجها آراسته از هر دو طرف متوجه حسن‌آباد شدند - سلطان محمد شاه بهادر خان ولد اسمعیل مع را با جمعی از امیران نامي و فیلان کوه شکوه روانه ساخت و بعد مقابله و مقاتله و مکرر به میان آمدن جنگ های ملک آشوب که به تحریر تفصیل آن پرداختن از اختصار کلام دور افتادن است - نسیم فتح و نصرت بر لشکر[۱] اسلام وزید و کفار هزیمت یافته فرار اختیار نمودند - چون سلطان خود نیز برای پشت گرمي بهادر خان از حسن‌آباد برآمده بود - درین ضمن خبر فتح رسید و معاً تجار غارت زدهٔ سمت هندوستان از تعدي رای تلنگانه نالان و شکوه کنان رسیدند که ما از اسپان عراقي و ترکي نژاد مع اقمشهٔ ایران و توران و کشمیر برای سلطان و قابل این بارگاه مي آوردیم به سرحد رای تلنگانه که رسیدیم بعد از تکلیف فروختن چون عذر امانت سرکار عالي آوردیم[۲] اسباب خوب و اقمشهٔ انتخابي را جبراً و قهراً از ما گرفتند - سلطان از شنیدن آن برهم و آشفته گشته اسباب و اثقال زیاد را گذاشته به طریق ایلغار با سپاه اسپ و قمچي روانه شده دو منزل سه منزل را در یک روز تاخته در اندک فرصتی خود را وقت

---

۱ - ن - لشکر ظفر اثر اسلام ۲ - ن - اسپان

نه رسید - و بعد رسیدن به حسنی‌آباد بر سر قبر شوهر رفته فاتحه خوانده متصل آن مکان مختصر برای خود ساخته تا باقي عمر به عبادت معبود بر حق بسر برد *

چون بعد از روانه شدن ملکه به کعبه بعضی امیران که التماس آنها در منع همراه دادن همهٔ خزائن به معرض قبول نیامد سلطان را به خفت عقل منسوب ساخته سوی مزاج بهم رسانده بودند - سلطان نظر بر عدم خزانه در جمع نمودن سپاه اغماض مي نمود - این خبر در بلاد کفار انتشار یافت - رایان اطراف خصوص رای بیجانگر و رای تلنگانه در فرستادن پیشکش مقرري هر ساله و اطاعت اغماض نمودند - بلکه ایلچي برای درخواست و به تصرف آوردن قلعه رایچور و مدگل که بابت تعلقهٔ بیجا نگر و کولاس تعلقهٔ رای تلنگانه سلطان علاءالدین به تسخیر در آورده بود نظر بر ضعف سلطنت سلطان و نفاق امیران نزد سلطان محمد شاه فرستادند و پیغام و تکلیف‌های دور از صواب به میان آوردند - سلطان محمد شاه تقاضای وقت را کار فرموده ایلچیان را به اعزاز نگاهداشته جواب محبت آمیز نوشته مضمون دار و مدار دران درج نموده مصحوب ایلچیان زبان دان فهمیده کار خفیه روانه ساخت و یک سال به اهمال گذرانده درین مابین فرصت به گردآوري خزانه و لشکر پرداخته بعضی امرای نمک به حرام را به قتل و سزا رسانده عوض آنها دیگر فدویان عقیدت نشان را مستقل ساخته بعد از رسیدن فرمان و خلعت خلفای عباسي که خبر مزید[1] استقلال سلطنت انتشار یافت روزی به کمال شان دیوان نموده حکم به احضار ایلچیان فرموده به دبدبه و زهر چشم تمام از روی تهدید

---

[1] - ن - مزید اعتبار و استقلال

قلعه کشا محاصره داشتند و شب و روز تقید می ورزیدند دستگیر پنجهٔ
اجل گردید - بعده که به حضور سلطان آوردند شروع به هذیان و ناسزا گفتن
نمود و به آتش غضب و قهر سلطانی گرفتار گشته به سزا رسید و تمام
خزانه و فیلان و عیال و مال به دست لشکر عدو مال سلطان درآمد
و بعد تقدیم شکرانه آنکه تقدیر ایزدبی با تدبیر موافقت نمود - چون
میدانست که در پرگنات و بیرونها لشکر تلنگانه از مور و ملخ بیش اند و پسر
رای به دست نیامد و خود را به هواخواهان دور و نزدیک رسانده در فکر
فراهم آوردن لشکر است مصلحت برآن قرار یافت که بعد از دو هفته مع
جواهر و خزانه و طلا و آلات دیگر و اقسام اقمشه هرچه توانستند برداشته
متوجه دارالحکومت حسن‌آباد گردند - پسر رای که بجای پدر به تجویز
امرای بیرونها فرمان فرما گشته لشکر زیاده از اندازهٔ قیاس جمع ساخته
می‌خواست بر سر سلطان محمد شاه بیاید از شنیدن خبر بر آمدن سلطان
با لشکر چو یاجوج و ماجوج سر راه ها گرفته هرجا چشمهٔ آب و چاه
و تالاب بود از انداختن زقوم و خوک های کشته خون آغشته پرداخته اول
به جنگ سنگ فلاخن اطراف را فرو گرفتند - بعده از تیر و دیگر حربه های
جان ستان چنان کار زار نمودند که عرصه بر لشکر سلطان تنگ آوردند و کار
لشکر از طرف آب و آذوقه به هلاک رسید - سلطان فرمود که در سرکار
خود و سپاه سوای زر سرخ و سفید و جواهر و خوردنی ضروری و یک دو
دست لباس هرچه دارند انداخته و آتش زده اصلا پای بند خیمه و دیگر
بار زیادتی نه گشته تکبیر گویان و شمشیر زنان بر کفار حمله آورده قطع
مراحل و منازل نمایند *

درین ضمن از فضل الهی فوجهای تعین کردهٔ ملک سیف‌الدین
وزیر که پیهم روانه ساخته بود رسیدند - و به مدد کومک و ضرب شمشیر

شب نزدیک حصار تلنگانه رساند و جمعی از لشکریان مبارز پیشه یکه تاز
بهادر را به صورت سوداگران تاراج رسیده سر و سامان باخته و یراق و اسلحه
شکسته از لشکر جدا ساخته به آنها ارشاد نمود که صبح ناشده به دروازهٔ
قلعه رسیده همین که در تردد بر مترددین وا نمایند فریاد و واویلا کنان
داخل دروازه شده زبان برسیدن لشکر فراوان و به تاراج رسیدن خود به عجز
و زاري وا نمایند - همین که دروازه بانان و دیگر مردم نزد شمایان برای
پرسیدن احوال جمع آیند به چستي تمام هرکرا از آن مردم با یراق بینند
زیر تیغ کشیده دروازه قلعچه[1] را متصرف شوند و آن قدر استقامت ورزیده
پامردي نمایند که ما خود را به شما پاشنه کوب توانیم رساند - آنها اول[2]
روز نوحه کنان داخل شهر شده آنچه سلطان ارشاد نموده بود به عمل
آوردند - هنوز صدای دار و گیر آن جماعه به رای تلنگانه نه رسیده بود
که فوج سلطان محمد شاه چون سیل ناگهان رسیده بلا موانع به شهر و حصار
در آمدند و به گیر گویان به کافر کشي شروع نموده در همه کوچه و بازار
متفرق گشته تا خبردار شدن سپاه و رای آنجا چندین هزار کافر را روانهٔ
دار البوار نمودند - رای از اطلاع یافتن این بلیهٔ آسماني خود را باخته
دست و پا به باد داده خویش را سراسیمه وار به قلعهٔ ارک رساند - و امرا
و نوکران معتمد او خود را به او نتوانستند رساند و هر جا سر بر آوردند
زیر تیغ آبدار بهادران اسلام آمدند و سلطان شهر را با عمارت هاى حاکم نشین
متصرف شده به محاصرهٔ قلعهٔ ارک پرداخت و بعد از چند روز که کار
بر محصوران ارک تنگ گردید و رای در توقف آنجا خطر جان دانست
از راه عقب دیوار قلعه فرار اختیار نمود چون اطراف قلعه را یکه تازان

---

۱ - ن - قلعه ۲ - ن - اول نوحه کنان

معني را حمل بر عالم بے خودي نمودہ مغنیان را اشارہ نمودند که تسلیمات بجا آوردند سلطان این معني در عالم هوشیاري اطلاع یافته با مجدداً از روی تاکید وزیر را مخاطب ساخته استفسار نمود که برات های مغنیان را برآن کافر نوشتي ملک سیف‌الدین نه دانست در جواب چه عرض نماید - سلطان بر آشفت و گفت تو مي داني که آن حرف در عالم نشاء شراب از جمله کلمات لغو از من سر زدہ نه چنان است و امر نمود که حضور من دو برات بنام رای بیجا نگر نوشته به قوالان و کلاونتان حواله نمایند و دو سزاول همراہ دادہ روانه ساخت - و آنها مجبور گردیدہ ترسان و لرزان برات ها را نزدیک رای بیجا نگر بردند - راجه بعد از اطلاع یافتن بر جرأت سلطان محمد - امر نمود که آورندہ های برات را تشهیر دادہ اخراج نمایند - سلطان محمد شاہ از شنیدن آن عدم اطاعت و سرکشي آن کافر را دست آویز مادۂ نزاع و فوج کشي ساخته به تهیۂ لشکر پرداخته با سپاہ حضور و آنچه در اطراف قلمرو خود داشت و نو نگاہ داشت مع مصالح توپ و تفنگ تازہ به احداث آمدہ برآمد - گویند رواج آتش بازي که با گوله توپ و بندوق و بان به دفع اعدا پردازند تا عهد سلطان محمد شاہ نه بود - دران سال که مراد از سنه ۷۷۲ هفت صد و هفتاد و دو باشد در ملک دکن ابتدا از کارخانۂ سلطان محمد شاہ به سرکارئ محمد خان ولد صفدر خان رومي به اتفاق دیگر رومیان و فرنگیان که باني این کارخانه ابتدا در دیار فرنگ بعدہ در بلاد روم گشته بودند وقت ارادۂ آن جهاد به استعداد تمام اختراع نمودہ ترتیب دادند و بعد بر آمدن سلطان محمد شاہ راجۂ بیجانگر نیز با لشکر بے کران و دو لک پیادہ بر آمد بعد از آنکه افواج هر دو طرف مقابل شدند حق و باطل

به دفع اعدا پرداخته از پیش رو برداشته ملک و قصبه جات تلنگانه را آتش زده و غارت نموده خود را به پای تخت رساندند - رای تلنگانه استغاثهٔ تعدي سلطان محمدشاه به سلطان فیروز شاه پادشاه دهلي نوشته التماس مدد و تسخیر ملک دکن نمود موثر نه گردید - سلطان محمد شاه اطلاع یافته سال دیگر با لشکر آراسته متوجه ملک تلنگانه گشته خرابي بسیار رساند - رای تلنگانه رجوع به راجهٔ بیجا نگر آورده برای مدد نوشت - قبل از رسیدن جواب خبر مرگ رای بیجا نگر انتشار یافت ناچار به سلطان صلح نموده دوازده لک هون مع قلعهٔ گولکنده پیشکش سلطان قبول نموده مرخص ساخت - و سلطان محمد شاه در سنه ۷۷۴ هفت صد و هفتاد و چهار قلعهٔ گلکنده را که از گل خام بود به تصرف در آورده بنای مسجد گذاشته اذان دین محمدي را بلند آوازه ساخته - اعظم همایون را با فوج لائق برای ضبط گلکنده و وصول پیشکش نگاه داشته مراجعت فرمود *

دیگر از کارهای دست بستهٔ سلطان محمد که عقل در قبول آن متردد است به روایت محمد قاسم فرشته نوشته مي شود که بعد از مراجعت سلطان راجهٔ تلنگانه هوای پیشکش مقرر تخت مرصع که قیمت آن به زبان قلم نتوان داد برای سلطان فرستاد و سلطان استقلال تمام بهم رسانده بهادر خان را به خطاب امیرالامرا معزز ساخت و دختر او را برای مجاهد شاه پسر خود به عقد در آورده - شبی در عالم سرخوشي بادهٔ ناب که بزم مهتاب آراسته شده بود - بعده که قوالان و مغنیان نو رسیدهٔ هندوستان به نغمهای دلکش سلطان را خوش وقت ساختند - حکم نمود که برات انعام آنها بر راجهٔ بیجا نگر بنویسند - وزیر و ارکان دولت این

امرا پا از اندازهٔ خود بیرون نهاده طریقهٔ نافرماني اختیار نموده بودند بعد رسیدن به هم رکابي فتح و نصرت همه را به سزا و گوشمال کردار رساند *

گویند چون سلطان را به شرب خمر به افراط و رواج خرابات خانه میل زیاد بود - و برگزیدهٔ زمان و زمین حضرت شیخ زین الدین که در دولت آباد ساکن بودند - ازین معنی نسبت به سلطان کم توجه گردیده اکثر نذر و تحفی که مي فرستاد رد مي نمودند و مي فرمودند که تا سلطان ترک منهیات الهي نه نماید ما را با او صلح نیست - و در آخر عهد بے دماغي‌ها از طرفین زیاد گردید و سلطان حکم اخراج شیخ نمود - شیخ از دولت آباد بر آمده نزدیک روضهٔ شیخ برهان الدین رسیده مصلی از دوش انداخته عصا را بر زمین فرو برده گفتند - الحال کیست که ما را ازین جا حرکت دهد - از شنیدن آن تزلزل در اعضاے سلطان افتاد و به معذرت پیش آمده پیغام عفو تقصیر نمود - شیخ در جواب گفت ما را با سلطان محمد شاه غازي منازعت مالي و ملکي نیست اگر سلطان ترک نافرماني الهي نماید و از شرب علانیه باز آید مثل او دوست دیگر نزد زین الدین نخواهد بود - سلطان از شنیدن آنکه لفظ غازي بر زبان شیخ جاري گشته بر خود بالیده شکر این عطیهٔ الهي بجاي آورد - و همان روز از اثر نفس و توجه باطنئ آن واصل بالله توبه از همه کبائر نموده حکم نمود که از قلمرو او مسکرات و خرابات خانه‌ها را بر طرف سازند - و در فکر دفع دزدان و راهزنان افتاده از وجود ناپاک آن جماعه دکن را پاک ساخت - و در همان ایام نیک فرجام که موافق پرداخت ملک و دین خود گردید - و در سنه ۷۷۷ هفت صد و هفتاد و هفت ازین جهان رحلت نمود - هفده

مہم پیوستند - ایام جنگ بامتداد انجامید بعد محاربات صعب که زیاده از اندازهٔ شمار کفار علف تیغ گردیدند و چندین هزار مسلمان به درجهٔ شهادت رسیدند از غلبهٔ اسلام هر بار کفار هزیمت یافته باز مقابل گشته مسلمانان را مغلوب مي ساختند * * بیت *

ز نعـــل سمنـــدان فولاد میخ * زمین را ز جنبش بر افتاد بیخ

کار بجای رسید که خبر شهید شدن سلطان مکرر انتشار یافت آخر کار چندین هزار مسلمان کشته و شهید شدند و جنگ های رستمانه که اندازهٔ قبول عقل خارج است به میان آمد که به تفصیل آن پرداختن از سر رشتهٔ سخن دور افتادن است آخر از غلبهٔ اسلام راجه هزیمت یافت - و سلطان با غنیمت فراوان و چندین هزار بندي مراجعت نموده راجه ایلچیان سخن دان را به میان آورده بنای عهد و پیمان صلح قائم نمود که آب کشنا درمیان ملک حد باشد و بعضی محال این طرف آب مشترک باشند - و نیز مقرر ساختند که چون درین جنگ چندین دفعه بر یک دیگر غالب و مغلوب گردیده هندو و مسلمان بسیار از صغیر و کبیر اسیر نموده اند - ازان جمله برهمنان بے شمار که با اطفال و عیال به قید مسلمانان معذب بودند - آنچه ناموس همدیگر باشد همه را خلاص نمایند -* و من بعد نیز هرگاه پای جنگ و کارزار به میان آید به اسیري و بے ناموسي اطفال و عیال نه پردازند و شمشیر بر آنها نه کشند - چنانچه در شرفای دکن تاحال رعایت ناموس و جان عورات و اطفال مي نمایند - بعده که سلطان به حسن آباد به فتح و فیروزي رسید - خبر یافت که بعد رفتن سلطان بدان مہم صعب که مدت به طول انجامید و مکرر خبر شهید شدن سلطان و غارت گردیدن لشکر انتشار یافت - زمینداران نواح دولت آباد و بعضی

پاس ادب خواست نہ شنید - و بہ زور باواو کشتي گرفتہ از زمین برداشتہ
چنان برزمین زد کہ مرغ روح او از قفس پرید - بعدہ کہ بر تخت جلوس
نمود بہ راجہ بیجا نگر نوشت کہ اگرچہ پدر من با شما سلوک نمودہ دریاے
کشنا را حد ملک قرار دادہ - بعضی محال این طرف آب را مشترک مقرر
ساختہ بود - اما شین شراکت را از میان برداشتہ آن محال را بہ
منصوبان ما وا گذارند کہ في ما بین نزاع ملکي نہ ماند - کشن راو راے
بیجانگر از رسیدن پیغام و نوشتۂ شورش افزا بہم بر آمدہ نوشت -
کہ قلاع رایچور و مدگل بہ طریق مدارا بہ تقاضاے وقت بہ پدر شما
وا گذاشتہ بودیم و بعضی فیلان از زبوني امراے ما بہ تصرف پدر شما رفتہ اند
باید کہ دست ازان بر داشتہ بہ تصرف ملازمان ما وا گذارند - و الا لشکر
دریا موج ما را رسیدہ دانند *

از شنیدن این جواب مجاهد شاہ شعلہ وار بر افروختہ همان روز فرمود
کہ خیمہ بیرون زنند و بہ سرعت تمام طرف بیجانگر مرحلہ پیما گردید -
ازآن طرف راے بیجانگر کوس آهنگ جنگ بلند آوازہ ساختہ با لشکر
بیش از اندازۂ قیاس بر آمد *

چون مجاهد شاہ نزدیک سرحد بیجا نگر رسید شنید کہ شیرے
دران راہ بیشہ را گرفتہ و راہ تردد بر مسافران بستہ گشتہ - و مکرر چندے
از امراے هردو سرحد بہ قصد دفع او کمربستند و تدبیرها نمودند - حریف
او نہ گشتند - سلطان از شنیدن این خبر با خاصان چند جریدہ بہ عزم شکار
آن شیربیشہ برآمد - و اسباب و مصالح شکار شیر با خود نہ بردہ - خود را
بہ بیشۂ او یکہ و تنہا رسانید - هرچند امرا التماس منع آن جراءت نمودند
فائدہ نہ بخشید - با شیرهم نبرد گشتہ بہ ضرب شمشیر کار او ساختہ بہ لشکر

سال و نه ماه به کامراني سلطنت نموده به برکت جهاد با توشهٔ نیکنامي مرحله پیماے سفر آخرت گشت * * شعر *

جهان اے برادر نه ماند به کس * دل اندر جهان آفرین بند و بس

گویند به شمار لک‌ها کفار زیر تیغ سلطان محمد شاه آمدند و جواهر اندوختهٔ هفت صد سال زیاده از اندازهٔ قیاس از (۱) کفار به تصرف سلطان و غازیان در آمده بود *

ذکر سلطنت سلطان مجاهد شاه بن سلطان محمد شاه بهمني

سلطان مجاهد شاه بن سلطان محمد شاه در نوزده سالگي تخت آراے ملک دکن گردید - جوانے بود تنومند شجاع و سخاوت پیشه به اکثر کمالات آراسته زبان ترکي و فارسي نسبت به پدر و جد به فصاحت گفتي - گویند در دوازده سالگي روزے در یکے از حجره‌هاے خزانهٔ پدر آمده براے بعضی از اطفال هم سال که همراه داشت - چند خریطهٔ زر از خزانچي خواست - او عذر آورد - دست به قفل صندوق زده شکسته - دوازده خریطه بر آورده به اطفال همراه تقسیم نمود - مبارک نام خزانچي که از چیله‌هاے سرکار بود هرچند که به زبان خوش و ناخوش مانع آمد فائده نه داد - خزانچي نزد سلطان محمد شاه رفته زبان به شکوه کشود سلطان محمد مجاهد شاه را طلبیده دو سه سیلي زد - تخم کینهٔ او در دل کاشته گردید روزے به مبارک که در قوت و پهلواني شهرت داشت - گفت بیا تا باهم کشتي بگیریم - هرچند که مبارک عذر

---

(۱) ن - از راجهٔ بیجا نگر *

مبتلا گردیدند - و از نه رسیدن رسد غله کمیاب گردید - ناچار مصلحت بر آن قرار یافت که تلافي آن بر وقت دیگر موقوف داشته پاے مصالحه به میان آورده به حسن‌آباد مراجعت نمایند - بعد از معاودت داؤد خان نام که عموے سلطان مي شد و در جنگ کشن راو به سبب تیز جلوے روزے او را مخاطب و معاتب به دشنام ساخته بود - داود خان کینهٔ آن در دل نگاه داشته در فکر انتقام قابوے وقت مي جست - شبی سلطان را تنها در خیمه مست و لا یعقل با دو غلام کشیک به خواب رفته یافت - چون حب ریاست علاوهٔ کینه گردیده بود به اتفاق مسعود نام بن مبارک خرانچي که در دل او نیز آتش کینهٔ کشتن پدر او شعله مي زد - به ضرب شمشیر نهال برومند آن نوجوان را از پا در آورد - چون سلطان مجاهد شاه فرزند نداشت - داؤد شاه امرا را به دعوی ارث سلطنت با خود رام ساخته به انواع رعایت امیدوار نموده - فتنهٔ خون مجاهد شاه را فرونشانده جنازهٔ او روانهٔ حسن آباد ساخت - مدت فرمان روائي مجاهد شاه سه سال و یک ماه بود * شعر *

بسا شیر درنـــدهٔ سهم ناک * که از نوک خاری در آید به خاک

ذکر سلطنت سلطان داؤد شاه بن سلطان علاءالدین گانگوی بهمني

چون خبر قتل سلطان مجاهد شاه شهرت یافت - اکثر امرا غائبانه سر از اطاعت پیچیده در فکر انتقام افتادند - و ملک سیف الدین نظر بر دفع فساد و وراثت ملک نموده سلطان داؤد را در سنه ۷۷۹ هفت صد و هفتاد و نه به داؤد شاه مخاطب ساخته سکه و خطبه بنام او جاري

خود معاودت نمود - این خبر به راجهٔ بیجانگر که گوشمال یافتهٔ پدر او بود رسید - از سر نو تزلزل شجاعت موروثي در دل او از طرف سلطان مجاهد شاه راه یافت - و فسخ اراده نموده پیغام صلح به میان آورده به بهانهٔ شکار بر آمده ترک پیکار نموده راه جنگل و کوه‌هاے قلب اختیار نمود *

مجاهد شاه که آرزوے سیر بیجانگر و کارزار با کفار آن دیار نمودن در دل او راه یافته بود به صلح راضي نه شده تعاقب راے نموده - مدتے درآن سرزمین دشت پیما گردیده گاه گاه پاشنه کوب خود را به فوج او رسانده به کفار کشي مي پرداخت - و اکثر قتال هاے صعب به میان مي آمد و کفار که ازان سر زمین واقف بودند در جاهاے تنگ و غارهاے سنگ پناه برده هر گاه (۱) لشکر اسلام را قراولان او به قابوے شکار پیکار خود مي یافتند در تلافي تقصیر نمي نمودند و در این مابین هرگاه که جنگ هاے صف ربا به میان مي آمد چندین هزار سوار به دار البوار مي پیوستند - و گروه گروه مسلمانان به درجهٔ شهادت مي رسیدند - و از جلادت و تهوري‌ها که از آن شیر بیشهٔ شجاعت به ظهور مي آمد دو دو هفته پاے او از رکاب خالي نمي شد *

* شعر *

سم بادپایان ز خون چون عقیق * شده تا نمد زین به خون در غریق

قردے که از آن صفدر معرکهٔ کارزار در آن محاربه رو داده در تاریخ فرشته به تفصیل درج است *

حاصل کلام سلطان مجاهد شاه خود را به قلعه ادوني رسانده به محاصره پرداخت - چون قلعه گردون اساس پر از ذخیره و مصالح جنگ بود و موسم برسات رسید - مردم لشکر اسلام به انواع مرض از اختلاف آب و هوا

---

(۱) ن - هرگاه و هر جا

ملک سیف الدین والی ملک پدر ساخت - و سکه و خطبه به نام او نمودند - سلطان محمود شاه پادشاه صالح کم آزار خلیق کریم و رحیم بود - بعد از جلوس وزارت را به دستور سابق ملک سیف الدین بحال داشت - و مسعود را به فرموده و صلاح روح پرور آغا در انتقام رفاقت داؤد شاه به قصاص خون برادر کشید *

و کشن راؤ راے بیجانگر بعد از خبر سلطنت داؤد شاه لشکر کشي نموده رایچور را محاصره داشت - از شنیدن سلطنت سلطان محمود شاه و خوبي‌هاے او ترک مجاهده [۱] نمود و به اتفاق سلطنت او از هر دو طرف پاے نزاع و کارزار نیامد - سلطان محمود شاه در کمال خدا ترسي به انتظام سلطنت مي پرداخت - و شعرا و مردم مستعد را دوست مي داشت - شعراے بسیار در پایه تخت او حاضر آمدند - و براے خواجه حافظ شیرازي مبلغی فرستاده طلب نمود - خواجه بعد رسیدن زر و نوشته طلب - نصف زر را صرف کدخدائي همشیره زادهٔ خود نموده باقي را که توشهٔ راه برداشته بود در راه یکے از دوستان غارت زده بے سروسامان به او در خورد - آن مایه خرج راه را به او تواضع نموده از راه به شیراز مراجعت نمود و گویند به سبب طوفانے شدن جهاز به خدمت سلطان نه توانست رسید - بهر حال سلطان اطلاع یافته بار دیگر مبلغی فرستاده از تکلیف آمدن معاف داشت سلطان در ایام انزوا در تزیین لباس مي کوشید بعد از سلطنت به لباس سفید کم قیمت قانع گردید - سبب آن ازو پرسیدند - جواب داد درآن حالت مرا فکر لباس خودم دامن گیر بود - [۲] الحال

---

(۱) - ن - محاصره

(۲) ن - الحال که به لباس عاریت سلطنت تنم مقید گردید درفکر بے لباسي بندهاے خدا در تقطیع لباس خود نمي توانم کوشید *

نموده خود استعفاے وزارت به میان آورد - سلطان داؤد شاه قبول نه نموده به منت و الحاح وزارت او را بحال داشت و همه خاتونان حرم نیز اطاعت نمودند - الا روح پرور آغا ملقب به شاه خانم که خواهر کلان اعیانی سلطان مجاهد شاه بود براے مبارک باد رو برو نیامده سر از اطاعت پیچیده در فکر انتقام خون برادر افتاد - چه اگر داؤد شاه عدم و وجود روح پرور آغا را مساوي دانسته نه دانست که * مصرع *

دشمن نه توان حقیر و بے چاره شمرد

اما چون روح پرور آغا از ابتدا نسبت به همهٔ خدمه نزد سلطان زاده‌ها معزز بود به او دار و مدار مي نمود - تا آخر روح پرور آغا با یکے از غلامان پدر ساخته امیدوار رعایت‌ها نموده در وقت نماز داؤد شاه را در عوض قصاص برادر مقتول ساخت - یک ماه و پنج روز سلطنت نمود *

* شعر *

درین فیروزه ایوان پرآفات * بدي را هم بدي باشد مکافات

ذکر سلطنت سلطان محمود [1] شاه بن سلطان علاءالدین گانگوی بهمني

بعد از کشته شدن داؤد شاه بعضی امراے هواخواه خواستند که سنجر نام پسر داؤد شاه را برتخت نشانند - روح پرور آغا راضي نشده سنجر را که اندرون محل در اختیار او بود مکحول ساخته محبوس نمود - محمود ابن سلطان علاؤ الدین را سلطان محمود شاه خوانده به اتفاق

---

(۱) هم از سکهٔ این سلطان و هم از قول مورخین معتبر واضح است که اسمش ، محمد بود و احتمال کلي میدارد که پسر محمود بن علاءالدین بهمن شاه بود

اختیار نمودہ مزید برآن این شیوہ بیش نمود که غلامان که دخیل امور سلطنت گردیدہ بودند زمام اختیار غلامان ترکی و حبشی را از رجوع مردم کوتاہ ساخت از ایام شاهزادگی مکرر می فرمود و در خلا و ملا بر زبان می آورد که سلاطین چون امانت دار جناب کبریائی اند باید که سادات و مشایخ و فضلا را محکوم و محتاج (۱) نه سازند - ازین ممر تغلچین که عمدۂ غلامان ترک بود و چشم داشت اختیار وکالت و وزارت داشت تخم این عداوت دیرینه در دل پر کینۂ خود می کاشت - روز بروز خار خار این حسد در خاطر و جگر آن شقی می خلید - از اتفاقات قاهنجاری روزگار دخترے داشت چون پنجۂ نگار به اقسام حلیۂ صفات دلبری و شوخی و حسن سیرت و صورت آراسته و در فن موسقی مشهورۂ عالم گشته روزے نظر سلطان بر آن غارتگر دل و جان افتاد و تیر عشق او چنان در دل سلطان خلید که زندگانی برو تلخ و نا گوار گردید - و هر چند می خواست آن دل‌ربا را به دام عقد در آوردہ با خود رام سازد - پدر برگشته ایام او راضی نمی شد - بعدہ که دانست که سلطان دل باخته عشق دختر بد اختر او گشته و به هزاران آرزو طالب وصال بل مشتاق نظارۂ جمال اوست روزے آمدہ التماس نمود که اگر سلطان با محرمے چند در کلبۂ غلام موروثی خود قدم رنجه فرمودہ مراو را درمیان هم چشمان سر بلندی بخشند و آرزوے دیرینۂ غلام پیر را بر آرند از بندہ پروری‌ها عجب نه خواهد بود و نیز شهرت داد که می خواهد بعد شرف نزول آن مهر سپهر سلطنت بدر زهرہ خصال برج عصمت را با قدرے جواهر بیش بها از روے نیاز پیشکش نماید - سلطان از شنیدن این مژدۂ راحت افزا که خلاصۂ

---

(۱) ن - غلامان و اراذل *

که فکر لباس عالمی در دلم جاه‌گرفته به لباس خود نمي توانم کوشید و به همهٔ فقرا و مساکین دور و نزدیک که به او خبر مي رسید به قدر مقدور وجه معاش مي رساند - و ایام سلطنت را بلا اندیشهٔ تردد رزم به هم بزمي صلحا و علما بسر مي برد - و بلادرد سر نیزه و سنان و بے آنکه خون ریزي مسلمانان به میان آید - فرمان فرمائي مي نمود - حاصل کلام که در اولاد بهمنیه هیچ پادشاه مثل او خدا ترس و رعیت پرور باذل عادل نه گشته - همیشه در عبادت و اطاعت خالق و رعائت مخلوق و دل‌جوئي خلق الله صرف اوقات مي نمود - تا آنکه در سنه ۷۹۹ هفت صد و نود و نه به فردوس برین منزل گاه ساخت - قریب نوزده سال به کمال نیک‌نامي کامراني نموده با توشهٔ دعاے نیک ازین جهان به جنان شتافت - و ملک سیف الدین نیز بعد از طي یک صد و هفت سال از مرحلهٔ عمر رفاقت سلطان محمود شاه نموده جهان بدرود ساخت *

* شعر *

نیک و بد چون همي به باید مرد * خنک آن کس که گوے نیکي برد
وسواے نام نیک در جهان نه گذاشت *

* شعر *

جهان خوابي است پیش چشم بیدار * به خواب دل نه بندد مرد هشیار

ذکر سلطنت سلطان غیاث الدین بن سلطان محمود شاه بهمني

سلطان غیاث الدین بن سلطان محمود شاه چون بر تخت [1] جلوس نمود در جمیع امور به دستور پدر مرحوم با کافهٔ انام خاص و عام سلوک

(۱) ن - بر تخت موروثي الکاهٔ دکن *

گرفته عقب سرا مانند سربازان بازار ملامت بسته بر زمین انداخته به سرنوک خنجر مردمک دیدۂ آن نوجوان مظلوم را از کاسه سر بر آورده امراے هوا خواه را که بیرون نشانده بود هریک را جدا جدا بنام سلطان و بجا آوردن رسمیات تواضعات خلعت شادي طلبیده به جلدي و چابکي تمام به قتل مي رساند تا از همۂ رفقاے جان نثار سلطان خاطر جمعي حاصل نمود - بعده یکی از محرمان کار را نزد سلطان شمس الدین برادر کهتر سلطان غیاث الدین فرستاده در همان حرم سرا خوانده زبان به مبارک باد سلطنت کشاده درون قلعه بر تخت بهمني نشاند و امراے همدم و غلامان محرم جمع آمده آداب تسلیمات بجا آوردند - و سلطان غیاث الدین را به منت جان بخشي مرهون احسان ساخته به قلعۂ ساغر عرف سکر فرستاده محبوس گرداند - یک ماه و بیست روز سلطنت نمود *

* شعر *

بسیـــار جفا کشیـــد بلبل در باغ * تا دامن گل گرفت یک دم به فراغ
نه شمیده هنـــوز بوی از گل کایام * از درد فراق کردش آشفتـــه دماغ

ذکر سلطنت سلطان شمس الدین برادر غیاث الدین بهمني

چون سلطان غیاث الدین را آن غلام بد انجام معیوب و محبوس نمود سلطان شمس الدین را بر تخت نشانده خود را وزیر و وکیل مطلق قرار داده زمام سلطنت را به کف اقتدار و اختیار خود آورده و محرمان همدم و هم راز را به خدمت و مناصب نامناسب معزز ساخت - و امرای

ا ن - چون محرمان *

مراد دل خود مي دانست باين ترانه گويا گرديد *　　　　* شعر *

برين مژده گر جان فشانم رواست * كه اين مژده آسايش جان ماست

و به تجويز آن نمک به حرام بد انجام چندے از امراے هواخواه را كه بر انداختن آنها را نيز از امر واجب تر مي دانست با خود گرفته به خانۀ آن خانه برانداز رفت - و آن تيره بخت پر كيفه تخت عروسانه آراسته سلطان را بر آن جاداد بعده كه بزم ملوكانه آرايش يافت دست ادب بسته بر خاست و التماس نمود كه مجلس را از مردم نامحرم خالي و خلوت سازند - سلطان عقل و هوش باخته كه سوختۀ آتش عشق دختر آن شوم اختر بود لازمۀ احتياط را كار نه فرموده - موافق تكايف آن بد انديش به فرمود كه همراهان در خلوت خانه بيرون رفته با ارباب طرب بزم آرا گردند و امر نمود كه باد را هم محرم نه دانسته در آن عشرت خانه راه نه دهند *　　　　* شعر *

به فرمود او به دربان ستمگار * كه بادے هم درين درگاه مگذار

فطرت [۱] نام غلام با هوش خود را در آن بزم طرب ساقي نموده در نظر شاه جلوه‌گر ساخت - و اشاره نمود كه به جام هاے هوش رباے پياپے سلطان را مدهوش سازد چون از چند ساغر لبريز نشه هاے جلو ريز به اميد وصال آن صاحب جمال و نظارۀ حسن ساقي خوش خط و خال در كاشانۀ سينۀ آن سلطان دل و هوش به باد داده جاگرفت - آن ناپاک بے باک به اتفاق چند غلام سفاک كه در گوشه و كنار پنهان ساخته بود بر آمده چون بلاے ناگهاني بر سر آن نونهال گلشن سلطنت رسيده با شمشير و خنجر آبدار حمله آورده در عالم بےخودي دست‌هاے او را

---

۱ ن - طرب *

وحشت زیاد نموده بود - و هردو برادر که به دل و جان خود را از کمر بستگان و فدویان غیاث الدین می شمردند - بعد مکحول و مغلول شدن آن سلطان مظلوم اسپندوار بر آتش بے قراری می سوختند و زن های هر دو برادر که خواهر اعیانی سلطان غیاث الدین می شدند شوهران خود را در کشیدن انتقام برادر ترغیب می نمودند - و آنها نیز همیشه در فکر تدبیر استیصال آن بد سرشت بودند و تغلچین این معنی را فهمیده متوهم از طرف هر دو برادر گردیده حرف های متوحش به سمع سلطان شمس الدین می رساند - و صلاح بر انداختن بنیاد حیات آنها می داد - و سلطان شمس الدین گفته او را مقرون به غرض دانسته شنیده را ناشنیده می انگاشت تا آن بدکیش به مخدومهٔ جهان گفت که اگر درین دو سه روز فکر هر دو برادر نه کنی هرچه بینی از خود بینی مخدومهٔ جهان سلطان را بر قتل بنی اعمام ترغیب نموده - از فکر قتل شجر حیات آن هردو برادر آرام نه داشت و قابو نمی یافت - فیروز خان و احمد خان بر ارادهٔ مدعیان اطلاع یافته گریخته نزد سدهو نام حاکم قلعهٔ ساغر که از غلامان نمک حلال سلطان غیاث الدین و غائبانه شریک تدبیر هر دو برادر بود - و تغلچین برو دست نیافته مدارا می نمود - رفتند - و باهم عهد و پیمان انصرام انتقام آن بد انجام نمودند و سدهو آنچه داشت از زر و سپاه و اسباب جنگ مهیا نموده کمر خدمت گاری بر میان جان بر بست - و اتفاق نموده به سلطان شمس الدین و ارکان دولت سلطنت پیغام نمودند - که آنچه از غلام نمک حرام به وقوع آمده بر خاص و عام ظاهر است اگر او را به ما سپارند یا خود سیاست نمایند - مایان نیز از بنده های مطیع و فرمان بردارایم و الا هرگاه و هر جا برود بر حامیان او دست یابیم تا توانیم با جان و مال خود را در انتقام کشیدن معاف نه خواهیم داشت بعده که

بیگانه را از پایه و نظر اعتبار بر انداخت و جمعی را محبوس و چندی را از حیات مایوس گرداند و برخی از ملاحظهٔ جان و مال که پامال زوال آن بدخصال نه گردند خود را ازو وا نموده از شر او محفوظ ماندند - و والدهٔ سلطان شمس الدین که ام ولد بود به جاذبهٔ حب ریاست نسبت به پسر و ملاحظهٔ شر آن بد اختر در خاطر جوئي آن واجب الرحم تقصیر نمي نمود - و پسر را نیز همیشه ترغیب و نصیحت نمودی که او را وزیر مستقل دانسته در همه باب رفیق شفیق و هوا خواه خویش شناخته در هیچ مقدمه خلاف صلاح و رضای او کار نه نماید - و سخن بد خواهان او را به گوش راه نه دهد - و آن نابکار غدار نیز در مراعات خاطر والدهٔ سلطان زیاده از حد کوشیده مخاطب به ملکهٔ جهان[1] ساخته همیشه تحفه ها مي فرستاد - و چون از داؤد شاه مقتول سه پسر مانده بودند یکی مسمی به سنجر که روح پرور آغا او را مکحول ساخت دویم فیروز خان[2] سیوم احمد خان که درآن زمان هفت هشت سال داشتند - و عم ایشان سلطان محمود در تربیت آنها مي کوشید - و آداب شکار و پیکار مي آموخت - و میر فیض الله انجو که به حکم سلطان معلم ایشان بود در تعلیم اکثر علوم تاکید زیاد مي نمود - قبل از آنکه حق سبحانه فرزند به سلطان محمود عطا فرماید هردو برادر[3] را فرزند خوانده به هر دو وصلت دختر خود نموده بود - و گاه گاه به لفظ ولي عهد مخاطب مي ساخت و بعد تولد شدن فرزندان غیاث الدین را ولي عهد گردانده در حالت فوت در باب رعایت و حمایت فرزندان از آفات مالي و جاني فیروز خان را و احمد خان را

---

۱ - ن - مخدومهٔ جهان *

۲ - اغلب این است که فیروز خان و احمد خان پسران احمد خان بن علاءالدین بهمن شاه بودند *

۳ - ن - برادر زادهٔ را *

برهنه از رو برو پیدا شده در عالم بے خبري زبان به مژدهٔ فتح و بشارت سلطنت کشود - ازین تفول و فال غیب تقویت تمام حاصل نموده با زاد و راحلهٔ توکل خود را به گلبرگه رساندند - و سلطان شمس‌الدین و مخدومهٔ جهان[۱] هردو برادر را خلعت داده به چرب زباني و لطف پیش آمدند[۲] و هردو طرف به خیال بر انداختن همدیگر منتظر قابو بودند - تا آنکه فیروز خان از تائید ایزد منان به رفاقت امیران همراز قابوی کار یافته - چنانچه به تحریر تفصیل آن زبان قلم را آشنا نمودن باطناب سخن منجر مي گردد - سلطان شمس الدین را با آن قاتل باطل به دست آورده - اول غلام بد مآل تبه کار را با طوق و زنجیر نزد سلطان غیاث‌الدین حاضر ساخته حربه به دست او دادند - که به مدد باصرهٔ باطن بند بند آن کور باطن را جدا دماید - آری که کرد که نیافت و که جو کشت که گندم برداشت *

* شعر *

به کار آنچه داري چه گندم چه جو * که امروز کشت است و فردا درو

بعده سلطان شمس‌الدین را مکحول ساخته به قلعهٔ سکر روانه و محبوس گردانیدند سلطنت سلطان شمس‌الدین پنج ماه و هفت روز بود *

* شعر *

چنین است آئین گردنده دور * گهی مهـــرباني ازو گاه جور

مخدومهٔ جهان با پسر مکحول رخصت کعبه خواسته با زاد و توشه روانهٔ بیت الله گردید *

---

۱ - ن - ملکهٔ جهان *

۲ - ن - و هر روز برای مجری با همراهان هواخواه و فدویان جان نثار در خدمت سلطان شمس‌الدین مي آمدند *

از ساطان و مخدومهٔ جهان جواب ناصواب شنید - با جمعیت سه چهار هزار سوار یک جان و دل که همه به دل و جان درین کار رفیق بودند بر آمدند - و با بعضی امرا که به اکراه با تغلچین بے دین رفیق گشته بودند - خفیه به نامه و پیغام عهد رفاقت بر وقت کار به میان آوردند - و متوجه گلبرگه شده چارهٔ کار درآن دیدند که چتر بر سر فیروز خان گرفته و به سلطان فیروز شاه موسوم ساخته احمد خان را خطاب امیر الامرا داده - میر فیض الله انجوي شیرازي استاد خود را وزارت مقرر کرده به قصد استیصال آن بد سگال روانه شدند - تغلچین نیز طبل جنگ نواخته به استقبال هر دو برادر بر آمد - بعد مقابله و مقاتله هزیمت بر فیروز خان افتاد - باز خود را به سکر رساندند *

بعده بعضی از امرای هواخواه پنهاني پیغام فرستاده که شما را صرفه در جنگ نیست و مایان هم خود را به شما نمي توانیم رساند - اگر شما جرأت را کار فرموده پیام عهد و پیمان امان جان به میان آورده به اظهار اطاعت و استعداد خبرداري - خود را به گلبرگه رسانید - شاید و اغلب که به تائیدات مدد الهي ما هم به وقت قابو یافتن کاری توانیم ساخت - هر چهار یار موافق برین مصلحت هم داستان شده - میر فیض الله انجو را که در دانش و زبان آوري از مشاهیر روزگار گفته مي شد - نزد مخدومهٔ جهان به اظهار جهان جهان اخلاص‌مندي و عذر تقصیرات گذشته روانه ساختند - مخدومهٔ جهان و آن غلام بد رگ هرچند بر اطاعت آنها اعتقاد نه داشتند - اما رجوع دشمن را غنیمت دانسته چون همان فکری که هر دو برادر و سدهو باهم تمهید مقدمه نموده بودند آنها نیز به خاطر داشتند - پای عهد و امان به میان آورده نوشته دادند - بعده که فیروز خان از سکر بر آمد به کمال وسوسهٔ مآل کار مرحله پیما گردید - دیوانهٔ سراپا

عنه در عهد حضرت رسالت و عهد خلافت خلیفهٔ اول رواج داشت حضرت امیرالمؤمنین عمر رضي الله عنه در خلافت خود به تقاضای مصلحت دیني منع ساختند - از آنکه امامیه نیز از اهل قبله اند اگر در یک مسئله تابع آن جماعه شده آنچه مکنون خاطر است به عمل آرند - شاید نظر بر فضل الهي که آخر توبه نیز سرمایهٔ رستگاري است ماخوذ نه باشند - سلطان گفت اگر جائز بودن متعه در عهد ابوبکر صدیق تصدیق یابد بدان پناه برده جرأت توان نمود - اگرچه علمای حنفي در رد آن روایتی که داشتند به عرصهٔ گفتگو آوردند - اما چون میر فیض الله انجو از روی مشکوة و صحیح بخاري جواز آن را در وقت حضرت رسالت و خلافت خلیفهٔ اول به اثبات رساند - و سلطان به تبعیت مذهب امامیه و امام مالک و زفر از جملهٔ حوران خوش لقاے هر قوم و بلاد مختلف بعضی را نکاح موقت و اکثرے متعه خوانده در چند روز سه صد زن فراهم آورده قصبهٔ علىحده موسوم به فیروزآباد در کنار آب بهدوره آباد ساخته و بناے نه محل درآنجا گذاشته عمارت هاے با فضا و صفا و آب هاے جاري و باغ هاے فرحت افزا درآن عشرت خانه احداث نموده - در هر محل نه زن خاصه که با هر یک سه کنیزک هر کدام از ملک و قوم مختلف باشند نگاه داشت- و هر مکانے که براے زن‌هاے یکی از بلاد هفت اقلیم ساخت- همراه آن کنیزهاے همان ملک مقرر نموده و کمال احتیاط به کار برد که همان زبان ملک خود باهم و با سلطان گفتگو نمایند و زن دیگر به آنها هم خانه و زبان نه گردد تا در لهجهٔ زبان هیچ یک تفاوت راه نیابد - و خود با همهٔ زنان رومي و عرب و عجم و ایران و توران و حبش و دکن و هندوستان همه زنان به فصاحت تمام حرف مي زد و مکالمه مي نمود - و با همه قسمي حکم شرع محمدي رعایت مساوات و سلوک داد و دهش به کمال

ذکر سلطنت سلطان فیروزشاه بن سلطان داؤد شاه بن علاءالدین گانگوي بهمني

سلطان فیروز شاه در سنه ۷۹۰ هفت صد و نود از سر نو به صلاح سلطان غیاث الدین و امرا بر تخت سلطنت جلوس نمود - جوانی بود به کمال صوري و باطني آراسته و از علوم عقلي و نقلي و ریاضي از اثر تربیت میر فیض الله انجو بهرهٔ تام داشت و در خاندان بهمنیه بدان استعداد و کمالات هیچ سلطانی به عرصهٔ وجود نیامده بود - باوجود شغل و نشاء ریاست در صلاح و تقوی سر آمد نیکان روزگار گفته مي شد - درس اکثر کتب معتبرهٔ منطق و معاني و بیان و حکمت و کلام و تفسیر و حدیث و فقه مي‌گفت - گویند بر توریت و انجیل شرح نوشته بود - و مدام با صلحا و شعرا و فضلا صحبت مي داشت - چند روز مرتکب شرب پنهاني گردیده آنرا نیز ترک نمود - حتی غنا شنیدن را گذاشت - و با کافهٔ انام به خوش خوئي و جذب قلوب و عدم مردم آزاري و رعیت پروري سلطنت مي نمود - اما چون طبع به کثرت مباشرت و موانست نسا و مواصلت اقسام زنان حور لقا مائل بود - و نمي خواست که با جاریه و زنان کم اصل نزد مجانست و هم نرمي بازد فضلای همه مذاهب را جمع ساخته گفت چنان شود که به صورت رخصت شرع نبوي موافق خواهش نفس سرکش زنان فراهم آرد - و بعد فراهم آمدن فضلا و قیل و قال بسیار میر فیض الله انجو گفت که نزد امام مالک و زفر رحمة الله متعه و نکاح موقت به شرط اشتهار جائز است - و نزد امامیه نیز متعه حلال است - و به روایت امام اعظم حنفي رضي الله